

سنة تسعة

Collection

مناقب السادات

١٨

مناقب السادات



بسم الرحمن الرحيم

احوال مصنف کتاب مناقب السادات

شیخ عبدالحق محدث دہلوی در اخبار الاخبار آورده کہ
قاضی شہاب الدین دولت آباد قدس سرہ شہرت
او فاضل متقنی است از شرح ان اگر چه در زمان او دشمنان
بودہ اند کہ او ستاد ان و شریکان او بودہ اما شہرت
و قبولی کہ حق تعالی او را عطا کرد ہمچو پس از اہل زمان او
نکرد از تعین او یکی حواشی کافیہ است کہ در لطافت و متانت
بہ بعد بل واقع شدہ و ہمہ حالت حیات او مشہور عالم گشتہ
و ارشاد در نحو کہ در وی تمثیل در ضمیر الترتام نمودہ و سبب
جدید اختیار فرمودہ است نیز متنی است لطیف و متین بی
تظہر و قرین و بدیع البیان نیز متنی است در علم بلاغت

در اینجا مقید بسجیع شده است و بجز مواج تفسیر آن مجید
بعبارت فارسی در وی بیان نزدیک معنی فصل وصل
دارد است و در اینجا نیز از برای سجع تکلفی کرده است
قابل اختصار و تنقیح و تهذیب است و بر اصول بزدنی تا
امر نیز شرحی نوشته و کتب و رسائل دیگر نیز دارد
فارسی و عربی و رساله دارد در تقسیم علوم و در ضائع نیز
رساله فارسی دارد و سلیقه شعر نیز دارد و این قطعه او
که یکی از ملوک در باب طلب جباریه نوشته است مشهور است
قطعه این نفس خاکسار که آتش نرایی اوست
بر باد گشت لائین بی آب گردنت
یکس چنان فرست که با بر سرم بند
ریزد همه منی و تکبر که در من است
وفات او در سنه ثمان و اربعین دهمائنه و قبر او در شهر

بجویندوست قاضی شهاب الدین رساله دارد سخی
بنساقب السادات در اینجا داد عقیدت و محبت باطل
بیت نبوت سلام الله علیه اجمعین داده سر
سعادت و موجب نجات دی در آخرت ان خواهد بود
از شاء الله تعالی باعث نصیحت ان رساله را چنان
گویند که در زمان او سید بود که او را سید اجل گفتند
از اکابر وقت بود و لیکن جمال نسبتش از حدیه علم و
فضل عاقل بود غالباً قاضی را با وی در بعضی محافل
ملوک در تقدیم و تاخیر مجلس نزاعی شده بود در اول
قائل شد با فضیلت عالم و تقدیم او بر علوی عامی بعد
از ان بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و درین
باب رساله نوشت و گفت که عالمیت یا شخصیت
متین تر است و علویت شما مشکوک پس را تقدیم و ترجیح

بر شما ثابت باشد او سنا و قاضی شهاب الدین
 ابی معنی از وی ناخوشش آمد مزاج جالش از وی منفر
 گشت قاضی ازین معنی برگشت و در منافسات
 و فضیلت ایشان رساله نوشت و از آنچه گذشت
 اعتقاد نمود و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را
 علیه فضل الصلوات و اکمل التحیات بخوابید
 که او ازین معنی تنبیه میفرماید و بر استغفاری
 اجل مذکور تحریرین مینماید قاضی پیش سید رفت
 و توبه کرد و رساله نوشت و کلامی با کلام

فی سبحة المرحبان

مولانا القاضی شهاب الدین بن علی بن عمر الزاولی
 الدولت آباد نواز سند ضریحیه ولد القاضی به دولت آباد
 و تلمذ علی القاضی عبد المتقده الدهلوی مولانا خواجی الدهلوی

وہو من ملائق مولانا معین الدین اعرانی رحمہ اللہ کے
خفاق اقرانہ و سبق اخوانہ و کان الھما علیہ المستند
بقول فی حقہ یا یتیمی من الطلبة من جلد علم و عہد علم
و عظمہ علم و لما نوبہ الموکب الیمور الی البند خرج
مولانا نحو کبکی قبل وصولہ الی الدہ سے منہا کالپی
خرج فی شہا البین صحبہ استاذہ الی کالپی فاقام
مولانا نحو کبکی بکالپی و ذہب الفاضی الی دار الحیوۃ
جو لغور بفتح الجیم و سکون الواو و النون و ضم الفاء
و سکون الواو و آخر بار او مہلہ بلد عظیمہ من صوبہ
الہ آباد کانت دار الخلافۃ للسلطان الشرفیہ
و ذکر طبقہم مطور فی تواریخ الہند لکشا بہا کثیر من المشائخ
و العلماء فاختتم سلطان ابراہیم الشرفی و الی جو لغور و ر
و نضر سفاد الہد سحاب الجسان و ر و عظمہ بن الکبراء
و لقبہ بکال العلماء فرین الفاضی سند الافان و فاق

العطار في اخاضة السحابة والفتك بساتين بهار كن
الغروب والعجم واذا في سر جواهر من انوار الموقد على العلم
سما البحر المواجه نفسه بقران العظم بالفارسية والحوادث
على كافيته النجوم هي شهر تصانيفه والارشاد وهو متن في النحو
الترنم فيه تمثيل المسئلة في ضمن تعريفها وبيان الميزان
وهو متن في فن البلاغة بعبارة سبعة وشرح البرزخ
في اصول الفقه الى بحث الامر وشرح بسيطا على قصيدة
بانت سعاد ورسالة في تقسيم العلوم بالعبارة الفارسية
ومناقبات ايات بتلك العبارة وغيرها توفي في خمس
بقيت من حجب المرحبة سنة تسع والعشرين وثمان مائة
ودفن بكونفور في الجانب الجنوبي من مسجد السلطان ابراهيم
الشرقي رحمه الله تعالى

مستقرات
موقوفات
موقوفات
موقوفات
موقوفات



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين
والصلاة على رسوله محمد وآله
وأصحابه وأزواجه وذرياته
وعترته أجمعين

أما بعد بدانکه بنده درگاه نبوی و خدایم

بارگاه مصطفوی صلی الله علیه وسلم
 شهاب شمس ابن عمر اذیت آبادی
 چون موت او لا در رسول و محبت اخفاء تیل
 علیهم من اصولات اجلما و من التحیات
 اکملما یکی از اصول طاعات و فصول
 عبادت است و برای روزگار باقی و پایدار
 و تاقیام قیامت قائم و دائم و برگردن
 لازم و برابر ایمان واجبست و هر یکی از
 اختیار و ابرار و مردمان نیک تبار در

۴
اوصاف و محمد ایشان دم زلف لان

من احب شیئا اکثر ذکره حکم این

مقدمه چهل حدیث و ترجمه مرتب گردانیده

تبرکات ابتدا بیات و انتها بسائل و حکایات

مرکب و بدیه باب محبوب کردن اندام هر که بخواند

بداند و بر موجب آن کاکرت با انبیاء عشره

عاشورا بمبعوث و براتب سعد عشره

رضی الله عنهم موروث شود آمین

یا رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد

فهرست ابواب

باب اول در مودت اولاد رسول صلعم

باب دوم در بشارت نجبان اولاد او صلعم

باب سوم در رعایت اولاد او

باب چهارم در فضیلت اولاد او

باب پنجم در ثبوت نسب علوی فاطمه رض

باب ششم در شیوه و سبب ختم اولاد رسول

باب هفتم در اسما و القاب سادات غلیمه

باب هشتم در آنکه هیچکس از سادات باصره کفر نکند

باب نهم در ذکر منشور سادات

باب دهم در ذکر لعنت بر نیرید و...

باب اول در ثبوت اولاد رسول صلعم

توارة تعالی ذلک الذی یبیشتر الله

عباده الذین امنوا و عملوا

الصالحات یقل لا استعلمکم

علیه اجر الا المودة فی القربی

فی الکشاف والمدک لما تزلت هذه

الایة قیل یا رسول الله من قرأ بک

من هؤلاء الذين وجبت علينا
مودتهم قال علي وفاطمة وابناهما
نكته درین است که چون مصطفی صمد
حبیب حق است و علویة محبوب رسول صمد
چنانچه بتواتر معروف و بتواتر مشهور است
و مودت اعزترین اعزازیه محبوبان رسول
اشرف ترین اشرفیه پس اعزایا اشرف
و شریف و ارقا صراف الشی فی محله باشد
و مودت است که جوهر و جفای محبوب را

علیکم

قدیم هم

و رسول صمد علیهم السلام

زیر هم

شفای روانی نمود و اندوهریم و خطای
و فاخواند و بیلیات و ناکامی وی سر
و جمله چیزها به روی در باز و بعد مودت
کامل باشد پس مودت قربی بر مومن
سنه بنص صریح واجب و ثابت شد
بر که قبول کند و منقاد شود مومن موحدا
والا کافر ملحد و ملعون مرتد شود

قال امام الصفار رح المودة هي التي
فيها ثبات واستقرار لان المودة

والمودة هي التي
فيها ثبات واستقرار لان المودة
هي التي فيها ثبات واستقرار لان المودة
هي التي فيها ثبات واستقرار لان المودة

هو التود وهو يدل عليه وقيل المودة

هي الصداقة أي هي التي فيها صدق

بأن يكون محلله القلب وون اللسان

الصدق ودرست دشمن ومنه الصديق

وراست گودشمن ومنه الصادق وعلى هذا

القياس المودة نهاية المحبة والمحبة

الاطاعة والانقياد وضدها الاستكبار

والعناد وعليه الاشهاد قوله الشاعر

لو كان حبك صادقا لأطعته

ان المحب لمن يحب يطبع

وهمنا قال ابن عباس مودت است که
میخواهم که در معرفت و نظا هرت ایشان
سعی جمیل کنید و بادوستان ایشان دوست
و یار و از دشمنان ایشان بیسزا باشید
و علیه قول الشاعر
شعر

نظم کبریا

بادوستان دوست ترا دوستی روا
بادشمنان دوست ترا دوستی خطا

دین مانی

و فی الکشف قوم عدو ثم تزعجهم انی صدق

نظم کبریا

لَيْسَ بِغَائِبٍ عَنْكَ^۱ یعنی دوست داری دشمن مرا
پس کمان بری که من دوست توام نیست
براین دعوی مگر حق دور از تو فاصل موت
و تصدیق بمعنی واحد است و التصدیق
التسليم والانقياد وترك الاستكبار
والعناد و اتفق عليه اهل الشيعة و
الغلاة اذ انما كفار محاطين بقبول شرائع
نبياتيان و مكلفين بترك عناد و استكبار
باصطفی صلعم كه عناد و استكبار كسانی

که مصطفیٰ را جعنه مثل عناد اقربا و اولاد او
 و هم ازین است که اگر کسی جمیع اسرار و
 متن معمول دارد و با نیت علوی را علوی یک
 یا مومنی مصطفی را موی یک گوید کافر گردد و نیز
 اگر کسی محبوب رسول را دشمن دارد کافر شود
 بخدی که اگر کسی گوید مصطفی صلعم کدوراد و نشت
 من دوست است ارم کافر شود و بدین معنی است
 که المتکبر ملعون یعنی تکبر با مصطفی و یا با کسی
 که تکبر ایشان بوی باز کرد بدانکه تکبر و انانیت

و جفا و حقارت ولد بوالد عقلاً و دیناً و
 حساً و شرعاً ثابست و بر آدمی زاده که بشیر
 بشر پرورد عیان و اظهر البیانست بلکه
 امانت غلام که از نسل بند و جهود باشد
 سرایت بصاحبست و این معنی از صبیان
 کافیه خوان تحقیق کردن بشی در ترکیب
 زید اضربت علامه ای اهنت
 تقدیر کرده اند چه گمانست ترا که امانت
 کفش عالم که از پوست کا و دچرم خرسست

بماس جد کفر بود و سیمای فرزند مصطفی
 صلعم که جزء اصلی و پرکاره صلبی و قلبی است
 امانت و عناد مصطفی صلعم سرایت نکند
 حاشا لله لایظنه احد و لهذا تترکف
 الاولیا میگوید هر که ابر محمد صلعم ایمان است
 و بر اولاد او ایمان ندارد و بر محمد صلعم ایمان ندارد
 یعنی تا از استکبار و عناد اولادش
 باز نیاید از عناد مصطفی باز نیامده باشد
 نمی بینی که دشمن اولاد شاه دشمن شاه است

و محب اور دشمن محبت است و از بهرین
 در زاهدی و عتابی میگوید که مود اولاد
 رسول صلعم شرط صحت ایمانست زیرا که
 تصدیق و مودت یکی است و معنی واحد است
 کما بیناه و آنچه بعضی حکمای منطق گفته اند
 التصدیق بعلم و ایمعنی درین محل غیر مطلق
 الا انکه ابو علی سینا ج که درین محل تصور
 بمعنی تصدیق و قبول گفته است از انکه مجرد
 علم ایمان نیست لقوله نعم وان الذین

اوتوا الكتاب ليعلمون انه الحق
 من ربهم وما الله بغافل عما يعملون
 ای ان کسانی که آیت تورات میخوانند
 براینه میدانند که محمد صلیع پیغامبر رحمت
 اعلی ایشان خلاف علم است و مجرد
 یقین نیز ایمان نیست لقوله تعا وجمدا
 بها واستیقنتها النفسهم ظلما وعلوا
 ای انکار کردند آیات ما را که بموسی نازل
 گردانیدیم با آنکه یقین میشدند که انهم حق

ومجرد عرفان نیز ایمان نیست لقوله تعالى
 الذين اتيناهم الكتاب يعرفونه
 كما يعرفون أبناءهم اى اهل كتاب
 براینه می شناسند محمد رسول الله را بی
 شک و شبهه چنانچه پسران خود را می شناسند
 وقيل المودة نهاية المحبة وفى تفسير
 السلمى عند قوله تعالى وقد شغفها حباً
 قال الجنيح المحب من لا يرى حياء
 المحبوب جفاء بل يرى جفاءه وفاء

وفي كشف المحجوب عن محيى بن معاذ
 حقيقة المحبة ان لا تنقص بالجر
 والجفاء ولا تزيد بالبر والعطاء
 پس فصل معنى اين آيه اين باشد كه بگويا محمد
 مراين گروندگان خود را نميخواهم از شمار
 تبليغ و حى ابر را كرا كه از جور و جفا اولاد
 من احترام كنيد و احسان و حسنات ايشان
 باز گيريد و از جهت فسق و فجور ايشان بايد
 و آنچه مناد ايشان باشد بر ايشان رسيد

لانه نتیجه المحبة وعلامتها لقوله تعالى
 ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسنا
 في الزايدة والعقابة يقترف امر يكسب بعمل
 هر که ایشانرا دوست دارد تحقیق آن دوستی
 شناگوید و مدام بگوید که دوستی و ارحمی شناس
 و چون بعد مروت ذکر کرد معلوم شد که حسنة
 مروت و فی زوائد الفقهاء سند لوقال
 احببتنی فانت طالق فلو قالت احبک
 طلقتم لانها اخبرت عما فی ضمیرها و اما

اذا سكتت فلا يعرف الا بالاثرو هو

بنیاده الیهیات والعطیات و حاصله اکرود

زن خود را گفت که اگر مراد دوستدار ترا اطلا

اگر زن گوید دوست ارم مطلقه شود و اگر ست

ماند شناخته نشود مگر بعد از آن از یاد میباش

و بخشش است و عطیات زیرا که این نتیجه موت

و محبت است و در نیایش شیخ سعدی فرماید فرد

یار آن بود که صبر کند در جفای یار

تیا در سبیل دوست بیایا بر دوا

باز آن بود که سال تن بپایان کند

پس چون معنی علامت مودت بتوروشن
 و مومن بکلم نص محب اولاد رسولت پس اگر
 ولدی از اولاد رسول بر مومنی رود که خود را
 مومن میگوید و حاج و اغراض خود بوی
 عرض کند و پیگیر از وی خواهد و سوال کند
 بدیه باشد نه کدائی زیرا که خواست محبوب
 هیچ محب نکرده نه پندارد و لهذا مصطفی صلعم
 از یاران و اهل بیت خود پرسیده است
 هل عندکم شئ فانی جائع ^{آله} و فی ترجمه الهدایه

فی التَّبَسُّیمِ قد سأل النبی لبعض حوائجہ
 من اصحابہ بکلمۃ اتحاد ویکانکی انست کہ
 کالای دوست بی اذن دوست ستانند
 وسمی لهذا النوع الرضاء المستدل
 ودر کلیدہ و منہ میگوید ہر کہ نصیحت از بادشاہ
 بیوشد و ماتوا فی از طبیب پنهان کند و اطہا
 درویشی و فاقہ بردوستان جائز نہ بیند
 خیانت کردہ باشندہ و یانت در فوائد
 جلالیہ میگوید کہ کاتبی مصطفی صلعم در خانہ ابوہریرہ

بیامدی و او در خانه نبود و گیش گرم کردی

و طعام کشیدی و خوردی از آنکه دوست

نخواهد نخسید بلکه شاید خواهد شد

وفي الملتقط الناصر ولو دخل في

بيت صديق فسخن القدر و اكل

منه جاز ولو اكل من كرم صديق

و يعلم ان صاحب الكرم لا يكره ^{فلا بأس}

بش چون معنی مروت و قضیه محبت چنین است

عجب ترین اعجاب از کسیست که خود را

محب و عاشق رسول خوانند و دوستان
 خاندان تصور کنند و ورثه الانبیاء و شیخ
 فی قمه کالنبی فی امته خود را دانند و بیبا
 داشتمند و شیخی خود را شمره کنند مع هذا
 اگر دعوت کنند اولاد رسول را که فقرا باشند
 بخوانند و آنان که ناخواند آیند از در بیرون
 برانند اگر دعوت بهر حق است از ایشان
 کسی احق نیست و اگر بهر نمود و خلق است
 اجابت ان از خیانت نه از دیانت

وفي الطحاوي اذا علم في الدعوى شيء
 من الفساد او شيء يلحق به الطعن في الدين
 لا يجزى اجابتهما ودر مشارق سب که بد
 دعوتی سب که در آن در ایشان از بیرون دانند
 و توانکر از او درن خوانند سبب گذاشتن
 فقر او دعوت را مصطفی صلعم بئس الدعوى
 خوانند خاصه که فرزندان و اولادان رسول
 که سواد ایشان بنفص ثابست پس چون
 ایشان را در دین نکند از نزار محبت نیز باشند

و این دعوت بنود بلکه ظهور عداوت با
حضرت رسالت باشد صلی الله علیه و آله و سلم
و ای نه یکبار که صد بار و

زین همه گبران مسلمان نهای
می آرند که چون خواجہ فرید الحق والدین کنج
شکر حمد الله باستدعای اند میفرمود
که یک شرط قبول کنم که سادات را پیش
دارند و صد رجا ایشان کنند هر این بدین
عادت قطب عالم گشته رعایت ایشان را

۱۸
۲۷
خواص دانند خصوصاً رعایت کسانی که
نایب شده که محل مودت و مفرحبت اند
کذا فی المدا رک و الکشاف و لم یقل الا
مودة القربى او المودة للقربى لانهم
جعلوا مکانا للمحبة و مفرها لانهم
ذکر و ابلغوا فی اللطف و شیخ سعدی

فرماید که

سعدی اگر عاشقی کنی و جوی

عشق محمد بس است و آل محمد

وقالوا المودة كمال الرضا والراضى كلبته
 العين، وعليه قول الله شعر
 عين الرضا عرج على عياله
 ولكن عين السخط تبك مساء
 الحديث الاول في شرح التعرف حبك
 في الشيء يعنى ويكسر ويصم ترجمه
 مصطفی فرمود ستم دوستی تو در چیزی کو کند
 از عیوب و کنک و اگر کند از طعون و اشتکاک
 کلام پس نتیجه این مقال آنست که مودت

اولاد مصطفیٰ خاصه از رحمت فرزند مصطفیٰ
 صلعم قطع نظر از عبادات و فجور ایشان
 زیرا که در آیه مطلق قربی مذکورست و فرزند
 با اتباع و صلاح موقوف نیست از آنکه هر چه
 بنی آدم و بنی اسرائیل کافر شدند از خطابه
 بنی آدم برون نیامدند و از بنی اسرائیل خارج
 نشدند و هر چه که مصطفیٰ فضل انبیاست
 از بنی هاشم و عبدالمطلب خارج نشد و هاشم
 بود آنچه بود المقصود موت اولاد رسول

بفراوان خداوند رحمن منزل در قرآن جواب
 بملازمست مساوی بر جمیع مومنان هست
 بلکه از اصول طاعت رعایت ایشان
 اطاعت فرمان رست اگر از جور و جفا و عصیان
 و خطای ایشان رعایت از ایشان بازگردد
 باطنی مانی که نماز میکند و یا روزه داشته بود
 کسی براناسزا گفت وی از خیر ششم نماز و
 روزه شکست پس بجای دیگر عبادت را
 که آشنی ضرر خود است نخشم بروی و حشمت

۳۱
خاصه از حب مصطفی صلعم است که ان فی الشکوة
الحديث الثاني احبوا الله لما يقد
من نعمة فاحبوا في الحب واجتوا اهل
بيتي الحبی و ترجمه مصطفی صلعم فرمود که دوست
دارید خداوند را برای شکر نعمتی که بهر باره
میدهد شمارا و دوست دارید مرا از بهر خداوند
تعالی و دوست دارید فرزندان مرا خاصه
به من و فی اعلام الهدی عقبه شیخ
رضی الله عنک من کان فی قلبه حب رسول الله

لا بد له من محبة اولاده یعنی پس بر
 باشد و دل او محبت رسول الله صلی الله علیه
 و آله نیست او را از دوستی اولاد او ولا کفایت
 نماید ^۱ استه شود که حبش طبیعی است ^۲ خبیث
 زیرا که حبش دو نوع است خبیث و طبعی
 کذا فی المشارق و

الحديث الثالث كنامع النبي صلى الله عليه
 و آله اخذ بيد عمر بن الخطاب فقال له عمر
 يا رسول الله كنت ابغض الناس لي

من کل احد والآن امنتم بک وصرت
 احب الی من کل شیء لا نفس فقال
 النبی علیہ السلام لا والذی نفسی بیده
 لا تلکون منی حتی اكون احب الیک من
 کل شیء فقال عمر الان والله لانت
 الی من نفسی فقال الان صرت منی یا عمر
 ترجمہ در آثار علمی میگوید کہ روزی مصطفیٰ صلعم
 دست عمر در دست مبارک خود گرفته بود پس
 عمر گفت سید امرا از تو کسی دشمن تر نبود

اکنون ایمان آوردم بتو دوست گرفتم ترا
 از جمیع چیزها مگر از جان خود مصطفیٰ فرمود
 که نسبت ایمان بخدای که جان من بفرمان او
 تا آنکه دوست نباشم بسوی تو از جمیع چیزها
 یعنی از جان نیز پس عمر گفت یا رسول الله
 اکنون من ترا از جان نیز دوست میدارم
 پس مصطفیٰ صلعم فرمود که اکنون مومن دینی
 و صحابی سنی شدی بخو خطابی گوید
 مرا و ازین محبت احتیاج نیست به طبعی زیرا که

محبت طبعی دوستی مال و ازواج و اولاد است

که بان باختیار دست نهد و محبت اختیار

محبت خداست و مصطفی با هرگز نیکان است

اگر اختیاری نبودی عمر اتان تکلفی کند

شیخ احمد بخاری گوید هرگز با اولاد رسول

حب طبعی است او و عین عنایت و عطیت

اگر چه کنایه عالمیان دارد و اگر محبت طبعی نباشد

باختیار بدست از اگر بگوشش و سعی بدست

نباید تحقیق دانند که دیر از رحمت حق تعالی

رانند اند پس اگر از صبح تا رواح پیشانی
 خود بر زمین مالد و علم اولین و آخرین خواند هیچ
 ندارد و برای اعتماد نشاید از آنکه بسیار علما
 پارسا رانند شده اند علامت ثبوت ایمان
 آنست که اولاد رسول را دوست دارد
 و وظیفه دوستی آنست که از دیدن ایشان
 خوش حال شود

الحديث الرابع في المصاحج رواه المطلب
 بن ربيعة ان العباس دخل على رسول الله

مغضبا وانا عنده فقال ما اغضبك قال
 يا رسول الله ما لنا ولقریش ان تلاقوا
 بینهم تلاقوا بوجوه مشرجه واذ تلاقوا
 لقوا بغیر ذلک فغضب رسول الله صلم
 حتی احمر وجهه ثم قال والذی نفسی بیده
 لا یدخل قلب رجل ایمان حتی یحکم لحد رسولی
 ترجمہ مطلب بن ربیعہ کو یہ روزی پیش تخت
 حضرت رسالت حاضر ہوا عباس رضی اللہ
 اندویشم شدہ مصطفیٰ فرمود کہ یا عباس در

غضب که او در تر گفت یا رسول الله چه نقصان
 ما را وجه زیادتست مرا این قریشی که چون با
 یکدیگر ملاقات کنند ملاقاتی شوند بر روی های
 خوش و بشه تاز و چون با ملاقاتی شوند
 خوش نمیکیزند ^{مصطفی صلعم} در غضب شد
 چنانچه روی مبارک ایشان سرخ گشت
 پس فرمود بخدائی که جان من با مرا دوست
 در نیاید ایمان در هیچ دلی نادرست ندارد
 شمارا و لفظکم خطا بست سوی جمیع قزاقیان

و صدق محبت آنست که بر چویشان خواهند

در بیغ نذرند بگو

حکایت در شرف البنوق آورده است

که در بغداد علوی بود که او را سپید خاتم گفتند

سببش چنان بود که در دست شخصی

انگشته می بود بدید از وی خواست آن مرد را

در آن شب آن مرد مصطفی را در خواب دید که از او

روی گردانیده فرمود که تو جهانی که انگشته

بخواست فرزند من تو نداوی بعده آن مرد

در این شب فاطمه را دید که در آن روی می کرد

۴۱
دنی الزاهدیه هر که نیکوئی کند در حق اوست
رسول خداوند عزوجل در حق او نیکوئی کند
با انواع نیکوئی از آنکه حسنه نکره است
چنان نیز نکره واقع شده و انواع نیکوئیها
بسیار است و از جمله آن دو نیکوئی را بزرگ
خاصه یاد کرده که همه انبیا و اولیا طالب و
جویان آسمانی از سرش کناه دوم قبول
طاعت باطل یعنی من دریا غفورم کناه کرده
می امزم و شکورم طاعت بطلش میپذیرم

و این بشارتی است که بغیر از این حسته بدین

نعمت نرسی یکی آنکه بخیر و اکتساب قبول

و عده کرده و دم حسنا کرده فرمود تا شامل

باشد کل حسنا و در آیه دیگر فرموده است

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَاعِدْ عَشْرَ امثالِهَا ثَمَّ

آورد بحسنه القیامه امر صعب و شان عظیم من القسب الآن

حسنه جوزی فی ذلک الیوم بعشر امثالِهَا

فالعاقل هو من اختار جزاء هو یقی بازاء

ما هو فان فالباقی هو اثر الحسنات و الفان

هو النفس اي ما يشتهي النفس حكم عليه

بالفناء فيفنى لا محالة وان اختار الفناء

يتاقي له الندامة يوم القيمة اخواني

رحمكم الله ارجعوا على عترة نبيكم وعظمتهم

واحسنوا اليهم بالعطايا والهبات

ما استطعتم وان شق عليكم وان حبل

لكم ذلك ببذل انفسكم واموالكم

فابذل ما لك ولا تغفل من ذلك واعلم ^{والنعم به}

انك اذا احسنت الى غيرهم حسنة تجوز ^{بيت}

بعشر مثالیها و اذا احسنت اليهم تبشروا
 تموت مسلما روز قیامت امدن کجسته
 کاری معصیت بعد مثل ان نیکوئی را در خوا
 دهند و عاقل است که درین دنیای فانی
 جزای باقی حاصل کند لقوه کما عندکم
 ینفد و ما عند الله باقی و کره فردا سر
 بری و ندامت خوری اگر میتوانی بقدر امکان
 و وسیع عطیات و مہبات در حق ایشان کن
 اگر چه جان و روان فروختنی و دریاختنی بود

در باز و خدا سازد این نعمت بدست آر
 پس از محبت ایشان غافل مباشی زیرا که
 اگر در غیر ایشان نیکوئی کنی بعد قبول ده
 جزا و بسند و در حق ایشان بجزا احسان
 بشارت و امید اختتامش با ایمان است
 احدى الاول فی الکشاف الاول من مائت
 علی حب ال محمد مات مائت الاول من مائت
 علی حب ال محمد مات مائت الایمان
 الاول من مائت علی حب ال محمد مات مائت

الاومن مات على حب ال محمد مات شهيدا

الاومن مات على حب ال محمد يزف الى

جنة كما يزف العروس الى بيت زوجها

الاومن مات على حب ال محمد

مات على السنة والجماعة الاومن مات

على حب ال محمد جعل الله قبره مزار

ملائكة الرحمة نرجه بغير فرمود مسلم

اكانه باشيد هر که بر التزام دوستي اولاد محمد

ميرد با ايمان مومن ميرد و هر که بر دوستي

اولاد محمد بسبب کمال ایمان میرد و هر که
بر دوستی اولاد محمد میرد تائب میرد
و هر که بر دوستی اولاد محمد میرد شهید میرد
و هر که بر دوستی اولاد محمد میرد بفرستند
اورا سوی بهشت چنانچه فرستند و پس
سوی خانه شوهر و هر که بر دوستی آل محمد
برسنت و جماعت میرد و السنة بفعل
الرسول و شنیده باشی که مصطفی علیه السلام
با ایشان چه محبت و چه شفقت داشت

م د کله بر اوسنی مح میر د کړاوندانې قبر او زیاتو ملاکونو ته

والجماعة فعل الصحابة والصحابة كلهم
 لا اتباعهم النبي استحملوا محبة عترته
 عليه السلام وكذلك التابعون
 لا اتباعهم الصحابة أجوا اولاده
 ومذ ذلك الوقت الى يومنا هذا
 سموهم منين لمحبتهم اياه فالحاصل
 ان الله جل ذكره وعز شأنه امر بحب
 المؤمنين عامة والنبي وعترته خاصة
 كما ورد في كثير العباد يعني از انكاد الى ^{منها} التو

سنیان مهربان ایشانند همچنین هر که
 بد دوستی ال محمد برود کوروی زیارتگاه
 خورشید تکان حجت باشد حاصل الام
 حضرت عزت اولاد رسول را دوست میدارد
 چنانچه در کثر العباد آورده که حضرت مصطفی صلعم
 بد دوستی اولاد فرموده و دوست داشته
 و همچنین صحابه و تابعین و صلحا و فقهای
 مؤمنین دوست داشته اند و بد دوستی
 ایشان فرموده اند پس محبت ایشان بنصر

قرآن و قول فعل مصطفی و صحابه و تابعین
و سلف و خلف ثابت پس هر کس
که قبول نکند منکر شریعت و مرتد طریقت

و مای حقیقت باشد العلیم بعلمه و
السعید بعلمه و علیه قول الشاعر

خارج کفر اند

و مبدوم دم را برای مصطفی باید زدن

دست دل در دامن ارباب باید زدن

نقش خاندان بر لوح دل باید نگاشتن

مهر مهر حیدر بر بزل چو ما باید زدن

دم زن با هر که او بیگنا باشد از بی
 کر نفس خویشی زن با آشنا باید زن
 هر دختی کو ندارد میوه حب ال علی
 اصل او را سر سبز با بیشها باید زن
 پس هر که اولاد مصطفی را بدوستی او دوست
 دارد فردای قیامت با مصطفی و اولاد او
 بر آنکیخته می شود

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَامِلِ
 عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ قَالَ يَا أَعْلَى أَمَاتِ

من احبنا واجتمل محبينا اسكنه الله

معنا عند مليک مقتدر ترجمه

مصطفی صلعم فرمود یا علی آیا نمیدانید که تو

هر که دوست دار ما را بلفظ جمع ذکر کرد

تا جمیع اهل بیت را شامل باشد و تعظیم

دوستان ما را قیاس و جای دهد و را خداوند

عز وجل نزد یک ما عند مليک مقتدر

پس هر که نزدیک مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم

مقرب جای یابد بمرتبه مصطفی شود اللهم

الْحَدِيثُ الثَّالِثُ مِنْ شَرَفِ النَّبِيِّ وَالِدِهِ
 رَوَى عَنْ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى
 أَخَذَ بِيَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَقَالَ مِنْ
 أَجْنَتِي وَاحِبٌ هَذَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَامَهْمَا
 وَالْهَمَا كَأَنَّ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ
 تَرْجُمَهُ رَوَيْتَ مِثْلَهُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ
 أَنَّ مَصِطَفَى صَلَّي عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَكَرَتْ يَدَا بَنِيهِ
 حَسَنِ وَحُسَيْنٍ رَأَى أَنَّ هَذَا هُوَ الْمَوْجِبُ لِمَا
 دُرِّعُوا فِيهِ مِنْ دَرَجَاتٍ وَكَانَ زَوْجُهُمَا وَارِثًا

و فرزندان ایشان را باشد با من در درجه من
 روز قیامت در پیشت پس کدام نعمت
 و رایی این باشد و کدام ابله و جاہل بود
 که بدین نکوشد الهی کروندگان هست
 مصطفی را ازین نعمت محروم نکردانی و
 غافل نکنی و هر یکی را بدین دولت شرف کردانی
 الحدیث الرابع فی المعنی عند قوله تعالی
 وان من قریة الا نحن جعلنا لها الایة
 قال طوبی لمن مات فی حبنا واهل البیت

او قتل فلہ الجنة ترجمہ مصطفیٰ فرمودم
 کہ مژدہ و خشک باد مران کسی کہ در دوستی ما
 و فرزندان ما میرد و یا کشته شود و پیشتر
 او را باشد مسند فی دستور الحقائق
 يقول ان محب الرسول و اولاده کان
 معی فی الجنة لبشان النبی لان قوله
 صدق و وعده حق کما قال
 حکایت و تفسیر آوردہ عند قوله تعالیٰ
 قل کل یعمل علی شاکلته اعمی نیتہ

روى عن امير المؤمنين عمن الليث والى
 بلخ انه برز يومنا الى الصحراء لعرض جيشه
 استكبر نازلين مدورا
 فراسخ فعند ذلك ذكر قصتها امير المؤمنين
 حسين رضي الله عنهما مع يزيد اللعين
 وبكى بكاء شديدا وتمنى قال يا ليت
 انا مع جنودى هذا ثمه واحارب مع عسكر
 يزيد مظاهر الحسين واصحابه ومعيناه
 حب الرسول صلعم وان قتلت انا مع جنود

كلهم وراى فى ليلة تلك واحد من اجلاء
 بلدته وصلحائه رؤية كان النبى صلعم حضر
 فيقول يا فلان بلغ عمر البليث منى السلا
 وقل اطلعت على نيتك الصبيحة وحصل لك
 ثوابها وفى كفاية اشعب رؤى عمر البليث
 بعد وفاته فى المنام فسئل ماذا فعل الله
 بك فقال غفر الله لى بنيتى تلك وفقنا
 الله تعالى للمؤمنين محبة النبى لمصطفى
 واله وعترته الطيبين

ترجمه روزی عمر بن لیث سلطان بلخ سو
 صحابه رض لشکر بیرون آمده بود و دیگر لشکر
 کران چنه کروم فرود آمده بود چون بدید
 های های بگریست و گفت کاشکی روز محاربه
 حضرت حسین و یزید لعین در که با باین لشکر بود
 ناجان و روان خود و این لشکر گرانرا سپران
 شاهزاده فدا ساختی درین شب یکی از اهل
 آن شهر بخواب دید که مصطفی صلعم می فرماید
 ای فلان عمر بن لیث را سلام من برسان

و بگو که بر نیت تو ما را اطلاعی دادند و خواب
آن رسید در کفایه شعبی میگوید که بعد از
نقل عمر بن العیث را در خواب دیدند پرسیدند
که خدای تعالی با توجه کرد گفت هم بدان نیت
آمرزین شدم الهی همه مومنان را تو محبت
خاندان روزی کنی بمنه و کمال ^{اللهم تعالی} کرمه
باب سیوم در رعایت لادرسول صلعم

قال الله تعالى فان لله خمسة وللرسول
ولذي القربى الایه فی الکشاف ولقد

على سائر الناس لانهم اسوقوا قد وق
 وفي المنافع ويقدمون على سائر الناس
 ترجيحاً للقراية زيرا كه قرابتي و فرزند محي مصطفي
 من سيد السعديين الاسلام از علم وتقوى راجح است
 و نسبتاً تمامه وفي شجرة الاسلام في باب السفر
 ويقدم اولاد الرسول بالمشي والجلوس
 وفيه ايضا في باب المحبة ويعظم اولاد الرسول
 ويسعى في حوائجهم ويحبونهم بقلبه ولسانه
 ويقدم علم نفسه في كل شان

وفی کتب شیخ الامام فخر المحن والدين الرازي
 لايجز للرجل العالم والمتقى ان يجلس
 العلق الامى وابيه الامى لانه اساء
 في الدين وروى ابن رستم عن محمد طيلىب
 الملق والملقى اى در جميع کارها اولاد رسول
 بر خود مقدم دارند و در صد پدرنا خوانند
 نشستن جائز نیست که این کار تمام بدست
 دروین چکوم اکاد بانس اى عزیز من که از
 صد نشستن دلیل عزیز نشود و از فرود نشستن

عزیز ذلیل نکرده بزرگ کسی است که مرتبه
 جای خود شناسد و اگر فرو نشیند عظمت
 دی بسج قصور نپذیرد اگر تو اولاد رسول را
 از بهر عداوت و یا حقارت برصد نیت
 و یا سلام نکنی ایشان ترا چه کم آید اگر چه زیر پای
 هزار بار بر ایشان لعنت و ستاندند خداوند
 تعالی بهر عمارت دل ایشان شناسی می گوید
 لقول تعالی سالامی حتی مطلع الفجر
 فی الروضة شنائع ای شنائع علی اولاد محمد

وقوله نفعك سلام على آل ياسين
 ابي ال محمد وهو مقطوع عن الاول كذا في
 الحديث الاول في اخبار الثماني وشرف النبوة
 اربعة انا لهم شفيع يوم القيمة ولو ان
 بذنوب اهل الارض المكمون لذرتني
 والقاضي لجواجمهم والساعي عند اضطرارهم
 والمحلبهم بقلبه ولسانه ترجمه مصطفی
 فرمود صلعم چهار كند كه من ايشان را شفيعت
 كنند هم روز قيامت اگر چه آمده باشند

بکنایان تمام زمینیان یکی گرامی دانید
 اولاد من و دوستان برار من حاجات ایشان
 سیوم کوشنده در کارهای ایشان چهارم
 دوست دارن مرا ایشان را بزبان و دل
 و فی الدین هم حجة الله علی الوری فهم نزل
 قل اوتی هذه هل اتی و قل لا استلکم
 علیه اجرا الا المودة فی القربی و علیه
 قول الشعر

هم معترجهم دین و بغضهم

کفر و قریب مد منجا و معتصم

یعنی سادات گروهی اند که دوستی ایشان

دین است و دشمنی ایشان کفر است و قرب

ایشان جای نجات و محل عصمت است

هرگز اینک بخت افرین است ایشان را بین

گفتناید و شناسد و الا بد بخت مصراع

عنکبوتی کی تواند کرد سیم غی شکا قف

بودیم کوهری بتوافقاده رایگان

نشخه توقیمت ما از سر حفا

بیدین کی شناسد خویش بد را خبر
 خود شیشه کرچه داند یا قوت بها
 حکم خدای بود و در نه یکی بکیسه
 خاقانی از کجا و هوای تو از کجا
 هر چند که ابو جهل بلید از مصطفی قوتیست
 و فرعون از موسی استکبار کرد عفت است
 ذلیل و خوار تر شدند و اگر تو نیز اولاد رسول را
 هزار بار بخوار کنی و ذلیل کنی و ایهون خوانی
 عند الله اعز اند و عظمت و جلال و منتهیست

۶۷
و کمال ایشان بسیج نهج قصور و نقصان پذیرد

کما قال الشاعر
بیت

اندر کمال احمد مرسل چه کم شود

بو جهل کر ز جهل نکوید در و در

وفي الحديث عن النبي صلى الله عليه وآله في

القربى نزلت في ابى بكر اى خطاب

لا استألكم و عن ابو بكر سب از آنکه حضرت

صدیق مودت شان بکمال داشت از آنکه

عمیق تپا و رفیق غار و برابر و فضل اختیار بودند

قَدْ ارِثَانِ رَاسْتِ نَاسْتِ قَالَ الشَّاعِرُ شَعْرُ
 نَوْرٍ يَابِدُ كَهْ نَوْرٍ رَاسِبٍ دِيْعُ دِيْوَجُو كِي بِيْنِ
 جَنْسِ يَابِدِ كَهْ جَنْسِ دَانِ غَيْرِ كَا تَوْبَتِ كِي خَوَانِ
 الْحَدِيثُ الثَّانِي فِي الْمَشَارِقِ قَوْلُوا اللَّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّاتِهِ كَمَا
 صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ
 وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّاتِهِ
 كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ
 أَنْكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ وَفِي الْعِلْمِ قَالَ الْأَصْحَابُ

حين سألوه كيف نضلي عليك يا رسول الله

فقال الحديث در علمي ميگويد صحابه پسيند

يا رسول الله بر تو چگونه درود گوئيم حضرت رست

فرمود بگوئيد اى بار خدايا حمت كن بر محمد

و بر زنان و فرزندان او چنانچه حمت كردى

بر ابراهيم و بر آل ابراهيم و بركت كن بر محمد

و فرزندان و زنان محمد چنانچه بركت آودى

بر ابراهيم و آل او التبارك المتعظم

كذا فى الراهدى

سؤال خداوند بفرماید یا ایها الذین امنوا
صلوا علیه وسلموا تسلیما و ما می گوئیم
اللهم صل علیه خداوند بگوید درود گو
ما می گوئیم تو درود گو این امر معنی قبول است
یا رد جواب الصلوة من الله المغفرة
و من المصلین الدعاء ترجمه درود از
خداوند مغفرت و از مومنان دعا خداوند
بفرماید که محمد را دعا کنید ما می گوئیم بر محمد
رحمت کن

در آخر ظهیری آورده است که چون خدا و محمد
 پاکند و نحن فینا العین بر التماس میکنیم
 که ملکات و پاکی و محمد هم پاکست درود گوهر محمد
 تا درود پاک بر پاک باشد اما ابو القاسم
 میگوید که عجب ترین ازان کسانی است
 که در نماز میگویند ای بار خدا بر اولاد محمد درود
 گوی و بیرون نماز با ایشان استکبار کنند
 و مغرور بجایه و دولت و مال و مملکت شوند
 و اگر بر کباب ایشان دوند نه بینند و اگر آن

عراض اغراض تعریف کنند جواب ندهند
 و این عین از خاصیت فرعونست و خلافت
 کنند و در ملا انا ربکھ الا علی کوید و ندان
 از بطش ربک لشدید یعنی گرفتن بر درگاه
 بر اینه سخست یا حال موافق قال کن یا
 قال موافق حال کن ای عزیز تر از خود
 کار و کردار با خاندان ایشانست بمیدش
 ناسر مسانکردی چنانچه در نماز در و میگو
 بیرون نماز نیز تعظیم کن یا چنانچه در بیرون

نماز استکبار میکنی درون نماز نیستی کن

والعیاذ بالله منها

فی المضمرات نقل از زراوی می آید که هر یک
نام مصطفی صلعم شنوند و حبیب درود گفتن

و فتوی هم برین قولست تا تخالف باشد

با خواج علیهم اللعنة کذا فی شرح البرزخ

عنه قوله صلی علیه

و در مدارک میگوید حضرت عزت در دنیا فرستادن

فرستادن تا بر آنکه نام مصطفی صلعم شنود

درود گوید آن فرشته اوراد عا کند خداوند

با جمیع ملائک آمین گوید ای اجبت

و در خلاصه میگوید که در آخر زمان هیچ طا

بی ریا غیر از درود نیست

الحديث الثالث في شرح الفرائض السبعة

من صلي على النبي في كتابه الحمد نزل الملائكة

يستغفرون له ما دام اسمي في ذلك

الكتاب ترجمه مصطفی صلعم فرمود هر که بر

من درود نوب در کتاب خود همیشه اورا

فرشتگان طلب آموزش کنند تا که نام

در آن کتاب باشد ^{صلی الله علیه و آله} آن نعت قرآن ^{بسم الله الرحمن الرحیم}

انقصه حضرت عزت ذکر خود با ذکر مصطفی ^{صلی الله علیه و آله}

یاد کرده مصطفی صلعم درود با اولاد خود جمیع ^{صلی الله علیه و آله}

تا عاقل دانه که جزو از کل و فرع از اصل خارج

نیست و لهذا امام نسلی گوید هر کرا اشتیاق

زیارت حضرت رسالت باشد و بعدری

باز ماند با اعتقاد پاک زیارت یکی از حسین کند

ثواب زیارت مصطفی صلعم حاصل کرده

لا اله الا انا و محمد رسول الله
و قولنا لا اله الا الله
محمد رسول الله و قول
النبی صلوته با اولاد
حتی امروا صلی الله علیه و آله
عنه کیفه النطق علیه
قال قولوا اللهم صل علی محمد
و علی آل محمد باکره سلم
فیعلم البیاب ان الجود
لا یفارق الاصل ص

و امام محمد بن حسن الشیبی میگوید با ایدیم
 که امام عظیم شب زنی داشتی و برودت
 بودی و به نیت زیارت مصطفی صلعم زیارت
 امام محمد باقر امدی و فتوحات بجاوران
 دادی و خود در مغیره جارب زدی هر آن
 ازین چنین مراعات امام عظیم بر اعالم
 عجب ترین اعجاب از آن کسانی است
 که روضات سادات درون شهر گذاشته
 بزیارت عمر و زید کنند زهی غفلت و حرمان

سعادۃ ربایه

غرق آبیم و آب میجویم در وصالیم و بخیر وصال
 افتابندون خانیا در بدر ویم و دره مشال
 احدث ^ب فی فوائد الخلاصه اگر موا
 اولادی الصالحین لله والطالحون لے
 ترجمه پیغمبر صلعم فرمود بزرگ دارید اولاد صالحان
 مارا بهر خدا و اولاد فاسقان مرا از بهر من از
 انکه گفته اند بانیکو کاران بد بودن خیانت
 و بانیکو کار نیک بودن معاملات و بابرکات

جلد ۱
 الطالحون
 الطالحین

نیک بودن رعایت ^ک

سوال چون حدیث برین نهج است اگر کسی

مکر تکرار فیهن و تکرار جنایت کند بغیر تغییر اعلام

جائز باشد یا نه جواب فی التشریح للامام فخر

الحق والدین الرازی رح قال الناس

کلام علی اربع مراتب عند الفقهاء ^{هم} تغزیر

کذلک الاول اشرف الاشرف ^{هم} و یقال

فی ترجمه اطراف الاطراف و اخطر الاخطار

و نحو ذلک و هو الفقیه و العلی و اتفقوا

على ان شرف العلى لا يزول بتكرار
 الفسق واصرار العصيان لان شرفه بشر
 نبينا عليه السلام وشرف الغير يزول
 بارتكاب المناهي لقوله عز وجل
 واذينا اليه لتنبئهم بامرهم هذا وهم
 لا يشعرون نزلت في اخوة يوسف على
 سبيل الاعلام وهو فيهم بمنزلة التغير
 على تكرار الجنايات التي صدرت منهم
 كالقصد بالقتل وبيع الحر والكذب

بان قالوا فاكله الذئب والعقوت
 بالوالد وعلى ذلك لم يزد الله فيهم الا
 الاخبار فاعلم ان تعزيرهم هذا الاغبر
 وشرف النسب لا يزول به ؛

وقال ابو عبد الله الجرجاني رح ان العلوي
 اذا اعتاد الفسق فللا مام ان يجعل منهم
 قاضيا وللقاضي ان يأمر العلوي بحجة
 فيحبسه ثم يضربه لانهم قبيلة واحدة
 فلا يجوز ذلك للقاضي الاخر بغيره اي بغير

الاعلام ان يقول القاضي سمعت انك
 فعلت كذا وكذا واختلفوا في الفقيه
 قال بعضهم يزول شرفه بالاصرار والتكبر
 لان العالم من يتبع بالعلم وقال بعضهم
 لا يزول لان شرفه ثبت بالحكم والعلة اذا
 ارتفعت لا يرتفع الحكم الثاني
 هو اشرف الشريف ويقال له اظرف ^{نصف} النظر
 والاخطر العفيف وذو شرف وخطر
 وظرف وشرق ومروق وفتق واعتبار

ونحو ذلك وهو الزاهد والعابد ^{هه} والراعي
فتعزير هو الاعلام والجر الى باب القاضي
الثالث اوسط الناس وهو الرجل الذي
يكون اكثر كلامه حسنا وفعله مرضيا و
قوله صدقا ولم يكن معلنا للفسق سوء
كان سوفا او لا فتعزير الاعلام والجر
الى باب القاضي والجس وقيل الضرب
الرابع الخسيس يقال له الاخس والرزلة
والارذل وهو الرجل الذي يكون اكثر كلامه

شتمية وفحشا وفعله فسقا وقوله كذا
 فتعزير الاعلام والجور الحبس والضرب
 ونحو ذلك ويحتمل القاض فيه
 قوله عند الفقهاء لتلايندج اهل اللغة
 والعرف لان الترتيب ليس عندهم
 وهم يقولون للعلو شريف وللفقيه
 مولانا وللزاهد شيخ ونحو ذلك وقوله
 هو الفقيه والعلو انما اخر العلو
 هذا لان الموضع موضع التفريق هو الالهة

كقولك كل اهاب اذا دبغ فقد طهر الا
 جامد الخنزير والادمي وقوله تعالى لهدت
 صوامع وبيع وصلوا ومساجدا اخر
 المساجد لانه موضع التهديم قوله
 الفقيه وهو الذي يؤخذ منه الفقه
 ويعتمد على فتواه في البلدان والامم وغيرها
 هكذا روى الحسن عن ابي جعفر وبشر بن
 الوليد عن ابي يوسف وابن رستم
 عن محمد بن حماد عن ابي كذا في شرح الهداية

والفقه في اللغة فهم غرض المتكلم من كلامه
 وفي الشرح العلم بالشئ بصفة الاتقان
 مع اتصال العمل به وللفقيه ثلاثة أجزاء
 الاول العلم بالمشروع والثاني اتقان
 المعرفة على النصوص بمعانيها والثالث
 ضبط الاصول والعمل بذلك اذا تمت
 هذه الالوجه كان فقيها فمن جمع الكلام
 والروايات دون دلائلها لم يكن فقيها
 عند الكل لقوات الاتقان ومن جمعها

بدون عمل لم يكن فقيها وعليه النص والاختيار
 عدد الرمل والحصاة قوله كما مثل الحمار
 يحمل اسفارا ومثل الكلب كذا في شرح
 البرذون قوله العلق وهو الذي ينسب الى
 الحسن والحسين عند الفقهاء قوله
 كذا وكذا وهو عبارة عن تكرار الجنايات
 كقولك على كذا وكذا ومن قتل وزعة
 فله كذا وكذا قوله واعلم ان لفظ قيل
 يذكر في قول البعض قوله شرف العلم

في التفسيرية ليس العالم بكثرة الروايات
 وإنما العالم من اتبع العلم واقتدى بأسنن
 قوله الزاهد وهو التاركة والمتزوي والقائ
 وهو من رؤساء العسكر والزاهق من
 رؤساء كفار الجحيم كذا في المغرب
 وإنما قالوا للكافر شريف بتصورهم قوله تعالى
 وانعزنا آل فرعون والال لا يطلق الا
 على الاشرف وكان فرعون من الاشرف
 بتصورهم قوله وقيل الضرب فبعض العلماء

ينسبون هذا إلى أبي حنيفة رحمه الله تعالى
 وفي الناطق بهذه العبارة الزاهد القامد
 والراهم والعابد من وسط الناس
 إذا فسق أول من يعظم ثم الإعلام ثم الحجر
 ثم الحبس ثم الضرب وإذا فسق عالم أو
 متعلم فسقا يجب فيه التغرير لا يعز رباهم
 ويعظم ثم حجر ثم يحبس على اختلاف وان يعتمد
 على فتواه في البلدة لأن لنفس العلم من الشر
 والكره ماله يكن العادية ومن استخف

بالقرآن او بالشرعية او بالعلم او بالعلماء

فهو كافر

وايضاً في تحفة الفقهاء من استخف بالعلماء

طلقت امراته

وفي الولوالجية رجل شتم الناس اذا كان

ذلك اول من يعظ وقيل الشريف

من اجتنب المحارم سواء كان سقياً اولاً

قوله الخسيس السق في الكثرة خسته وحلفه

فحشه

وقيل عوام الناس لقباحة افعالهم

و فی التاتار الخانیة فی الکفو قال القاضي

علی النصف رحمة الخیر الدین محمد الظلمة

وان کان صاحب مروق لانه یا کل دماء المسلمین

حاصله در تفسیر سوره یوسف امام ضیاء الدین

سنا میگوید که علوی را تفسیر بحر و مضرب

و جزان

جائز نیست زیرا که شرف او اصلی ذاتی است

بشرف مصطفی صلعم و ما بالذات لا یزول

هر چند که جنایات کنند چون قطع نسب و

نشو و نشین ایشان زائل نکرد و علیه امنه

نکته تغزیر شریف علی نسبت چون منزل آدم صلوات
 و سلام علیه را در وجود ذلت اید و هر قدر
 وی کفر کردند فی الحال مغرزشند و موجب
 رجم و جیم گشتند از آنکه شرف اصلی از آدم
 داشتند بلکه رسل و کتب برای و عطا و جناب
 و اعلام منزل شدند و چون شیطان در اصل
 از جنیان بود و بعد تعلیم و کثرت عباد او طاعت
 و صفا از ملک گشته در گذشته بود وی را
 شرف علی شده بود بقوله تعالی و اذ قلنا

للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس
 كان من الجن ففسق عن امر ربه یعنی چون
 فرمان شد که آدم را سجده کنید شیطان
 ذات خود را پیدا کرد و بحسب سقیم پستگیا
 پیش آمد پس هم با اول جنایت موجب
 رجم رحیم شد که شرف اصلی نداشت علی بود
 زود متغیر شد قوله الا ابليس تنفرد
 باین جنس ملک باشد باعتبار وصف ملک خود
 كقولك الزاهد ملك ولما اكفنه انكره

۹۳
اصول و علی بسیار فرق است و هم ازین کفایت
بر عمل اعتماد و تکیه نباید کرد زیرا که بسیار
تخریب و علما را انداخته اند و انا کامل
دانند که شرف از سبب مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم
چگونه شرفی است و

حکایت می دارند که در مجلس سلطان عمر
بن الخطاب بادشاه بلخ در مینه علویان می
نشستند و در سیر فقهای نشستند
روزی دوازده غریب باد عوی عجیب

با سلطان مصافحه کرد و بصدّ علویان
 نشست سلطان گفت ای مخدوم درین
 زمان اشرف انسان کدامند گفت علوی
 و فقها سلطان گفت پسر دارم از زوایم
 که فقیه شود گفت تو انم که فقیه گردانم باز
 سلطان گفت تمنا دارم که پسر دوم را
 علوی کنم تا هر دو شرف در خاندان من
 باشند ان دانشمند گفت ای شاه شرف
 اصلی و نسبی سست بعمل و کسب دست نه

نواب ارحام امهات و اصلا بآباء
 جمع نشوند و ایشان در حیات و ممات
 حشر و نفع افضل اند بفضل النبی صلعم
 و شرف علم و زهد کسبی و علمی است هر کسی
 که بپرداخت کوشد بدست آر و چون ترک بد
 صار کما کا چنانکه لشکری کار تر کش بند
 بگذارد از قومیکه بود باز بدران قوم افضل
 شود پس سلطان فرمود تا ویرا در اینجا
 مجلس آمدن ندهند از آنکه مرتبه خود نشاند

جلاله

اللهم اهد قوما لا يعلمون

بأحكامهم وفضيلتهم لا رسول

وترتيب مثل بقول علمائهم وجماعت

قال الشيخ والله فضل بعضكم على بعض

في الرزق الآية حاصله في كتب العقائد الكلامية

والتمهيد وعبارة دستور الحقائق بالام

فخر الدين الهانسي رحمه الله قال المعترلة

ويعض الشيعة والمتفهمة ليس الفضل المتكشفة

بالترتيب وانما الفضل بالعلم لقوله تعالى

قل هل يستحق الذين يعلمون والذين
 لا يعلمون الآية والعالم افضل العالم
 كيف كان واين كان وعلى هذا الفضل
 لا يلبس لتعليمه الملك وخضر وباعم الفضل
 من موسى بآخرة العلم وتعليم منه حبر
 من محمد صلعم لقوله تعالى وعلمه شديد القوي
 واهل الكتاب افضل من نبينا قبل النبي
 وبعد ومن الخلفاء والصحابه والناس
 اجمعين واجمعوا اهل الحق على ان الفضل

بالترتيب افضل العالم محمد رسول الله
 صلى الله عليه واله وسلم ثم ادم عليه الصلاة
 والسلام ثم سائر الانبياء عليهم السلام
 ثم الخلفاء بترتيب الخلافة ثم اولاد
 فاطمة بنت الرسول صلعم لقرهم من رسول
 الله صلعم ثم الستة الباقية من العشرة
 المبشرين ثم اهل البدن ثم اهل حديد
 ثم الصحابة بصحبته صلعم ثم التابعون
 لا تباعهم وليس خير التابعين ثم اهل حنيفة

ثم العلماء العالمون ثم من ينفع الناس
فمن خالف عن هذا فقد ضل سواء السبيل

حاصله افضل عالم محمد مصطفی صلعم بعدی ام
صفی الله و بعد از ان پیغمبران دیگر علیهم السلام
و بعد از ایشان خلفای اربعه بترتیب است
بعد از ایشان اولاد فاطمه زهرا علیها السلام
صلعم بعد از ایشان شش نفر دیگر از عشره
مبشره بعد از ایشان صحابه دیگر زیرا که
اگر کسی علم اولین و آخرین بخواند و بقدر کوه

زرو نقره صدقه بدید بنیز له یک صحابی نرسد
 اگر چه آن صحابی فاسق باشد یا باغی یا خا
 چون معاویه و امثالش باشد اگر چه خوب
 و بیس قرنی و امام اعظم بود و همچنین اهل کثا
 و عالم بی ایمان از مومن امی فاضل نبوده اند
 ابلیس و بلعم سست و همچنین اهل رفس و
 اعتزال و سائر مذہب اگر چه عالمند از
 یک مومن سنی فاضل نیند و چگونه حکوم و حکوم
 باشند

در تشریح میگوید نزد یک علما و فقها عالم
 صحابی کسی است که تاویلات و تخیلات
 قول و فعل رسول الله صلیعم در یابد و بعمل مقرون
 گرداند و ناسخ و منسوخ و مابقی من الشرائع
 بداند و عالم تابعی است که اجماع و اتفاق تاویل
 و تخیل و صواب و خطای اقوال صحابه و
 افعال ایشان دریابد و بران کار کند
 و عالم تبع تابعی است که اقوال و افعال علما
 مذاهب اربعه دریابد و مذاهب خود بداند و

حج و بتوجیه و ترجیح ثابت بر صواب گردانند

و مذہب خصم چون شافعی و حنفریان بر خطا کنند

و مذہب اہل بدعت را باطل گردانند و عالم باشد

و الا مبتدئ متعلم بود و

حکمی بشر بن الولید عن ابی یوسف ^{الشافعی رحمہ} ^{المتنفسہ جلسوا} ^{حول ابی یوسف} وقالوا العالم افضل العالم کیف کان

و این کان سواء کان کافراً او فاسقاً

فقال ابو یوسف من العالم فی زعمکم

قالوا ابلیس و بلعم فقال ما حد العالم

وما مقدار العلم فیهستوا و سکتوا یعنی
 چه مقدار علم خوانند که او را عالم گویند و اثر
 الاثراف خوانند پس اہل مذاہب بدیع دین
 سوال حیران گشتند و عزیز من مقدار علم
 کسی ندانستہ است اگر قدر علم معلوم بود
 بسید رسل فرمان نشدی لقولہ تعالیٰ
 وما اوتینکم من العلم الا قلیلا الایہ
 و موسی صلوۃ اللہ و سلامہ علیہ معائب شد
 و در دعوی علم می آرند مسئل موسی عم

مَنْ اعْلَمَ النَّاسَ فَقَالَ اِنَّا فَعَاتِبُهُ قَبِيلُ

لَا يَخْنِفُهُ يَا صَاحِبَ فَقَالَ اَلَا مَا هَذَا شَعْرُ

مَتَى خَبِرْتَ اَنْ الشَّمْسُ اُنْثَى

يَنْخَفِضُ عَفَافِي اِنْ اِرَاهَا

اَحِبَّ الصَّالِحِينَ . وَلَسْتُ مِنْهُمْ

لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُنِي صِلَاهَا

و نیز می آرند که امام عظیم رضی الله تعالی عنه در مبارک

اجتهاد هیچ تلامذی که را خصمت نداشتند لکن آنرا که

روزی کودکی در کنار جایی میگشت امام فرمود

ای کودک نمی نرسی که بلغری و در چاه بیفتی
 گفت اگر بلغزم تنها در چاه بیفتم و تو نبیتری
 که عالمی را بخویش مقصد ساختی اگر بلغز
 همه عالم را غرق کنی امام بهوش شد چون
 بهوش باز آمد خست اجتماع فرمود و
 و در بعضی مسائل رجوع از قول خود کرد از آنکه
 علم و عمل نه چنانست که بوی نکیه توان کرد
 و خود را عند الله فاضل توان دانست بهیست
 بهیست عجب ترین اعجاب از گسائیکه هنوز

بخود صرف نخواند و تعلم اصول و فروع نگرد
 بهر صد نشینی و صلوا و شیرینی دین بزرگ
 و بارانی میر کرده خود را از ورثه الانبیا
 و علمای کاتبیاء بنی اسرائیل تصور کردن
 و آیه و الذین اتوا العلم درجات در
 حق خود پنداشته و از اشراف خود را
 خالق شمرده و خود را مجتهد عصر مفتی دهر دانسته
 براینه این ان زمانست که مصطفی صلعم نبوت
 معجزه دریافته و نشان داده که حاصله

در مشرق است که در آخر زمان مردمانی
 باشند که پیران ایشان جاهل باشند
 بسبب آنکه فتوی بغیر علم دهند فضلوا و اضلوا
 امام خطایی میگوید که زمانی بیاید که مردمان
 خود را عالم و زاهد گویند و شتر را و دربان
 ملک کنند و بحرب زبانی و شیرین لسان ملک
 مشغول باشند و بهر فضل و صدر نشینی
 خود را کاتبیان بنی اسرائیل تصور کنند و ندانند
 تمثیل ایشان بر آنست که همه انبیاء بر حق

جان داده اند و از خوف جفا و جور و ظلم
 از حق کوئی باز نماند و تا ایشان چنین کنند
 و نه از بهر آنست که برای ادرار و انعام ملوک
 و نه از بهر آنست که بایانند از جهت حق کوئی بمانند
 پیش آیند که ملوک پیش مانیايند اگر حقیقت
 چنین است قرب ایشان فساد و وبال است
 عزیز من چون ایشان بر ملوک زمانه امر شود
 نتوانند راند و موافق مزاج شان سخن گویند
 چون دجال لعین با قمر شدید و اشترار برین آید

و یک سوی او بهشت و حوران نماید و بوی
 دیگر دوزخ و عذاب نماید با وی چگونه می
 باشند و توانستند چون از انعام ادا
 می میسرند آن حوران و غلمان چگونه
 توانند گذاشت هر این منقادش خواهند
 عزیز من بجز بحث و ایراد و نماز و عبادت
 مغرور نشوی تا باین درست و راست شو
 در آخر ظیری آورده است اگر عالمان همین
 باشند مردمان را از ایشان خونی باشد

زیرا که ایشان
 زبان باشند

و چون حق بگذارد خوار شوند و مردمان ایشانرا

بد گویند الغرض اولاد فاطمه بعد خلفا

اربعه از همه صحابه و تابعین فاضل تر اند

شرح النبوة کذا فی شرح النبوة

الحیث الاول الحسن والحسین فاضلا

فی الدنیا والآخره و ابوهما خیر منهما

ترجمه مصطفی صلعم فرمود حسن و حسین فاضلند

بعد امیر المومنین علی و ابن ابی طالب

که اولاد رسول از خلفای اربعه فاضل نیستند

قال سعد بن زبيل ان الله اصطفى ادم
ونوحا وال ابراهيم وال عمران على العالمين
في الكشف ان نبينا كان من ال ابراهيم
واولاد الحسن والحسين اولاد نبينا فكل
ال ابراهيم

الحديث ان في المشارق ان الله اصطفى
كنانة من ولد اسمعيل واصطفى قرشيا
من كنانة واصطفى بنى هاشم من قرش
واصطفى من بنى هاشم نزر بن مصطفى صلوات

روى الشيخان ان نبينا كان من ال ابراهيم

که غزو جل بزرگ گردانید کنانه بپستتر استمال^{عسلی}

از دیگر پسران و قریش از کنانه و اولاد

ماشم را از قریش و مصطفی صلعم را از بنی هاشم

پس اولاد فاطمه از همه فضل باشند بفضل^{رسان}

لقورنک قل النکان للرحمن ولد فانا

اول العابدین فی الدارک والکشاف

ان صح بیرهان فانا اعظم ذلک الولد

واسبقکم الی طاعته کما یعظم الرجل

ولد الملک لتعظیم ابیه

وفي الزاوية والعباسية الولد جزء الوالد
 وتعظيم الولد مستلزم لتعظيم الوالد فتعظيم
 احدهما تعظيم الاخر يعني پدر و جد كسبكه معظم
 باشد فرزندان او نیز معظم بوند چنانكه فرزندان
 بادشاه از بهر شرف بادشاه اشرف باشند
 و همچنین در سئله كفو دانسته باشی و قوله تعالى
 ولقد كرّمنا بنی ادم امی فرزندان ادم الفضله
 از فرزندان دیگر خلایق افضالند یعنی از فرزندان
 جنیان و خیران قوله تعالى بنی اسرائیل

اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم واني
 فضلتكم على العالمين وفي معالم التنزيل
 فضل الاباء مفاخر الابدان وفي دستور
 الحقائق وحاصل شروح العقيدة والبداهة
 واما فضل الخلفاء الاربعة على ترتيب
 الخلافة فبعدهم اولاد رسولنا على كافة
 الانام باتفاق الروايات لقربهم من رسول
 الصلعم وشرفه واما اولاد الخلفاء فقد
 اختلفوا فيهم قال بعضهم يفضلون الفضل

اباثم ای اولاد الصدیق افضل من اولاد
 عمر و اولاده من اولاد عثمان و اولاده
 من اولاد علی بن ابیطالب من غیر فاطمه
 و هو الاصح و قال بعضهم لا یفضل اولاد
 الا بالعلم و التقوی و الاول اوجه و
 از آنکه چون مصطفی صلعم و خلفای اربعه رضوان
 الله علی علیهم از مردمان دیگر فضیلت اولاد
 نیز حاصل بودند از آنکه عالم بمنزله زرع علی است
 و اولاد رسول صلعم بمنزله زرع صلی و زرع علی را

احتمال عود است و چون عود کند صار کما کان
 ز درازد شناس داند و سعادت را اود می شناسد
 شناسد و بیکر چون شرف علم بعد ایماست
 و کر نه ابلیس از همه افضل شدی و دوستی
 اولاد رسول شرطا ایماست پس سیکه بسبب
 چیست بزرگ شود از ان چیز افضل تر نبود
 چنانچه مرید از پیر و شاگرد از استاد و ولی
 از نبی و وزیر از پادشاه و
 و در شرح علمی میگوید از اولاد رسول صلعم

جز از خلفای اربعه هیچکس فاضل نیست
 اگر از روی علم کوئی از جانب دین است
 زاده باشند و اگر از سوی ارادت پری
 پیرزاده اند و اگر از جهت بادشاهی جوئی
 سلطان زاده گانند همه وجوه ایشان برین
 امت حقی و حرمی دارند

در شرح میگوید هر که پیش شاکر دین خود خوان
 شاکر دین باشد و او را نشاید که تبطر استاد
 نگردد از آنکه نعمتی که او را از پیشش رسیده بود

او همان نعمت پرپشش رسانیده امین
 و مبلغ باشند ولی نعمت ففهم من فهم و جیل
 من جیل و ...
 فضل دیگر تفسیر امام ضیاء الدین سنائی
 آورده عند قوله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول
 بینکم کدعاء بعضکم بعضا ای روایت
 هر کس را که مصطفی صلعم را بنام خواند یعنی حضرت
 نبی علیه السلام را محمد و احمد گوید چنانچه مردم
 دیگران را خوانند و اولاد رسول صلعم را

جائز است که مصطفی صلعم را یا است یا جد
 گویند چنانچه مردمان دیگر بدان خود را خوانند
 و این دلیل بین است که اولاد رسول صلعم
 از مردمان دیگر فاضلند
 می آرند که چون ایة لاتجعلوا دعاء الرسول^{له}
 نازل شد خاتون جنت یعنی فاطمه پیش
 مصطفی صلعم آمد و گفت یا رسول الله من ترا
 چگونه بخوانم فرمود که تو همان یا است و یا
 میگوی که این غایت مہر اقرار و جبر و است

آیه لا تجعلوا در حق شما فرزندان نیست در حق

بیگانگان است

در سنن میگوید که خاتون قیامت امیر المؤمنین

حسن و حسین را همیشه مصطفی را صلعم یا ابی و

یا اباست گفتند و صحابه ایشان را یا ابن

الرسول میخواندندی و

فضل دیگر اگر کسی از علما و ملوک را فرزندی

از امت باشد حر نکرد و آزاد نشود ولیکن ملوک

اگر چه امی باشد و کثیر ترک غیر حره تولد یافته باشد

اصیل بود و در بیع مادر در دنیا بد شرف
 رسولن صلعم کذا فی الخزانة الجلالیة
 و فی جامع الفتاوی و کذا الاقة من مولاها
 حرة لانه مخلوق من مائه و کذا ولد العلویة
 من جاریة الغیر برضاع او بکاح لا یدخل
 فی ملک مولاها و لا یجوز بیعه فی رجحان
 الاب کرامة و شرفا لجد محمد صلی الله علیه و سلم
 و لا یشارک فی هذا الحکم احد من امتہ
 و فی الفتاوی العنابیة ولد العلق من

جاریه الغیر حر خاص لایدخل فی ملک

مولاهما ولا یجوز بیعه فی حج جانب الاب

باعتبار جد محمد رسول اللہ صلیع

حاصله فرزند علوی که از کثیرت نکاح یا برضاع

باشد حر شود و لد تابع والد بود از پدرش

مصطفی صلیع

سوال چون ثبوت نسب فرزند برضاع است

فرزند چگونه حر باشد

جواب بجهت مادر حر نیست نه در ثبوت نسب

۱۲۳

زیرا که اگر چه فرزند منسوب بپادرباشد از فرزند

خارج نباشد. جواب دیگر

چون نهایت تقلید بر وایت و سلی جان

نبت لان الروایة للمقلد كالنصر للمجتهد

ولكن التعلیل لا يجوز للمقلد ^{فصل} ^{حکایت} دیگر

فرزند عالم وقاضی و سلطان را عالم وقاضی

و سلطان بخوانند و فرزند سید است

اگر چه حرفتی دیگر کند

فصل دیگر مردم هر چند که زاهد و عالم شوند ^{اتباع}

سنت منشور نتواند و علوی هر چند که امی
 باشد کسی او را از منشور باز ندارد و مردم هر چند
 عالم و زاهد باشند اگر عجمی بود دخترش با عجمی
 گفتو بود و علوی اگر چه امی باشد با عربی نبود
 فضل دیگر عالم نزدیک بعضی و قبیله خود را ضللت
 یعنی انس و جن و جن و حاکم در
 حاکم و حجام در حجام و علوی از جمیع قبائل
 فضلت شرف رسولنا صلی الله علیه و آله وسلم
 فضل دیگر در باب علما و صلحا چنانکه آیات

واحادیث فضائل نازل است ^{فما تم} نصوص
 نیز در باب ایشان وارد است اما در فضل
 سادات نصوص بسیار است و لیکن ^{فما تم} درم
 و تویجات ایشان، هیچ نصی صریح و حدیث
 صحیح وارد نیست بلکه محل طلاح ایشان نیز
 رعایت فرموده اند ^{و الطایف} کما قال النبی صلی الله علیه و آله
 فضل دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سادات
 را برابر قرآن ذکر کرده اند استه شود چنانچه ابا
 قرآن سائر کتب ضایعند اگر چه محکی از حکایات فرعون

و بامروى از مقالات نمرود باشد که العلو

تفضل رسولنا صلی الله علیه و آله وسلم

بعد خلفای اربعه بر سائر مردمان افضل اند

کیف کانوا و این کانوا چنانچه کتب را

بر قرآن تقدیم نشاید همچنان دیگران را

بر علوی تقدیم نشاید

الحديث الثالث في المصاحج والشاف

وشرف النبوة والدرر وتاج الاسامي

وغير ذلك اني تاركت فيكم الثقلين

کتاب الله و عترتی فان تمسکتم بهما
 لن قبضوا امری بعید حاصله مصطفی فرمود
 بدرستی که من میگذارم در شما دو چیز عزیز
 و نفیس و محفوظ از آنکه مصطفی صلعم بدین است
 کقولہ امتی اینانی و شرط پذیرا است که وقت
 رحلت بفرزندان نصیحت و وصیت و آنچه
 عزیز و نفیس بود بفرزندان بپایند مصطفی را
 قرآن و فرزندان عزیز و نفیس بودند باست
 و فرمود اگر چنانکه زنید بدو تنی ایشان بعد

هرگز گمراه نکر و بعد از من و
 و در شرح سنن میگوید در صحت این حدیث
 محدثان سلف و خلف متفق اند
 فصل دیر در حق ایشان غلامان ایشان
 صدقه حرام است
 احادیث الرابع فی المشارق والصدایه و النافع
 والحادی والثاکر یا ابا رافع ان الله
 حرم الصدقة لمحمد وال محمد وانما هو اساخ
 الناس وعرضهم منها الخمس من الغنیمه

و فی المحيط و شرح الهدایه به هذا الحدیث
 مشهور و متواتر و المعنی لایوارثهم فی
 استحقاق الکرامه ترجمه یعنی صدقه بر
 مصطفی و آل او حرام است یعنی بر اولاد او
 و اگر از لفظ آل خاصه اهل ملت مراد باشد
 صدقه بر جمیع امت حرام گردد و صدقه مال
 زکوٰۃ را گویند و مال زکوٰۃ بمنزله آب است عمل است
 از آنکه صدقه دهنن پاک می شود پس ریم
 باشد و در حق پاک زرا دکان ریم مردمان که

روا باشد که

و در گز میگوید صدقه در حق بنی هاشم و بنی کلاب

ایشان حرام است بعض صدقه بچنین پنجم

غنائم عطا شد که

و در ذخیره میگوید اقطاع کافران که بقبر و

غلبه فتح کنند جمله اراضی و خانه ها و تجمانات

ملک مسلمانان باشد

و در شرح میگوید پس مومنان را می شاید

که علامت کنن مسجدن مناره و خزان

و صورتی میکنند و دستها چوب و درختان
 پرستش قطع کرده اند و در کنایه کوره
 ایشان را از بت پرستی و اجتماع در آنکه آنرا
 هندوان چتره خوانند منع کنند با تفاف
 روایات از آنکه بت پرستی در ملک مسلمانان
 حرام است و بعضی گویند که بنای و خانه ها
 کنایه کوره جدید و قدیمه هم کنند از بهر
 رنم ایشان

و فی فتاویٰ بحر جانی قیل القدیة ما کان

قبل بعث النبي عليه السلام
 وفي الذخيرة في باب العشر وفي القصص يهدم
 القديز ودر ذخیره میگوید اگر امام شهریار از
 کافران بقر و غلبه شیخ کرد و دومی کرده گذشت
 و چون آن شهر از امصار مسلمانان شود و پنجها
 از آنهاست پرستی و اجتماع کردن منع کنند
 بحکم سابق و اگر پیش از قر و غلبه یا امام
 صلح کنند و دومی شوند پنجانهای ایشان
 همه در ملک ایشان باشد اگر چه آن شهر

از امصار مسلمان شود و تجماعهای ایشان کنند
 و لیکن شعاری منع کنند تا اجتماع شعارین بشود
 و در تشریح میگوید اگر شمری از کافران قبل الفیل
 از امصار مسلمانان شد تجماعها و تجماعهای
 ایشان در ملک ایشان بشود و لیکن چون
 کسی از صاحب ملک نماز میت اقامت شود
 لان السائبة فی الدین حرام بعد در اینجا
 مذکورست پرستی کردن نذیبه و صور آنها میکنند
 و در تشریح میگوید که ام دل اهل ایمان باشد

که بشعار کفر و ادوار نمی بینی که کفره اذان و
بنای مسجد و زوج کاه و سایر شعار اسلام را روا
ندارند بلکه در روش اسلام و محلی که دست یابند
بمنع آن کوشند و

سوال درختی که انرا کافران می پرستند
جدید یا قدیم قلع کنند یا نه جواب قلع کنند
و فی شرح المشرق العربی شیخ کانت
لغطفان کانوا یعبدونها فبعث الله نبیاً
خالد بن الولید فقطعها و هذا فی حدیث

التقری

لا تقوم الساعة حتى تعبد اللات والعزى
 ودر فتاوی جرجا میگوید چون بتجانه قدیم نمیدیم
 ذمیہ تواند که اعاده ان هم با سبب قدیم
 و اگر خشت و چوب و صور و سنگ قیم تلف شده
 باشد و خواهد که با سبب جدید برادر منع
 میکنیم و باز داریم و نیز اگر خواهد بران سبب
 در محل دیگر برارند منع میکنیم لاند احداث
 و بدیقتی

وفی الفتاوی الصغری و بمنع احداث الکناش

والامصار والقرى في قولهم جميعاً

و درین باب اهتمام علمای بایه ضیاع حضرت

مخدوم مولانا علم الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ

چون از بهنجاری بیاید در شهر دہلی بسبب گفتن

مشغول شد و در آن سبب بالسیر و الزکوة

نمی گفت بحدیکه کیفیت بسط و تسبیح

پرسید که شما بالسیر و الزکوة چرا سبب نمیگوید

گفت بسبب آنکه چون درین بلاد قسمت غنائم

وزکوة و عشر و خراج صرف بیت المال فی محله

نیست و بر انداخته اند پس بتدی طالب
 اطالت و اضاعت وقت باشد بنا بر آن
 فرمان عام شده تا اخراجات را بر پنج مرتبت
 ستانند و صرف در محل کنند تا ثواب حاصل
 و نصاب سید اجل و شیخ الاسلام و اربابینا
 تعیین فرمودند تا محل و منزلت هر کسی بمقدار او
 باشد و سچاکس از غیر علوی خود را علوی نگویند
 از آنکه ایشان اشرف ترین انبیا و کمال عالم
 زو زندان فرزندان زهرا

درین ایام دیگر نیست والا
 یغنی شرف شانت چکوم که برین یک
 که رسول خداوند جهانرا نسبند
 در معنی فضیلت اولاد مصطفی
 بر چهره کواکب انظر نوشته اند
 منقوله محبت زهرا و ال او
 پیران هفت زاویه محضر نوشته اند
 رمزی که بر مطاوی طومار کبریاست
 بر نام اهل بیت پیغمبر نوشته اند

کسی ره به بقیامت که اندر دلش

همه محبت اولاد مصطفی باشد

هر که تمسک بجایش کند از ضلالت هدایت

حکایت می آرند در بغداد مردی مست طنبور

در دود و دست گرفته افغان و خیزان در راه فست

دید یعنی باد و گیسوی در راه افتاده دست

خود را بروی زرد و بوسید و بر مرادک دیده

نشانند در خانه خود آورد و بجای توین خود گفت

ای فلان طعم بالوان مرتب کردان که امروز

نبی زان ما بقدم سعادت منزل ما را منور
 کرد اینده خاتونش پنداشت که چو نیست
 آن مرد لعبت را بر چهار پایه خود نشاند
 و خود هر دو دست بسنه پیش او ایستاده شد
 ناکاه باد بهایت بجنبانید و سر محبت بغلطانید
 دید جمال جهان ارای سب عالم هر دو سر آ
 و سر در موجودات تبسم کنان بیاید و سرش
 بکنار مبارک خود گرفت و گفت ترا در میان
 خاصکان خویش قبول فرمودیم چون آن

بیدار شد نعره شادی بزد و قصه حال خود
 بخاتون باز نمود خاتون گفت که شاید این
 برکت آن شاهزاده حسینی باشد که مهاور
 بودی چون نفحص کردند دیدند که آن لعبت
 تاروشن شود که عمل موقوف بر نیت است
 که قال علیه السلام الاعمال بالنیاء العلم به
 قوما لا یسلمون : و الله اعلم بالصواب
 باخیم در بر بست سوز خاتون
 قال تعالی یا عیسی ابن مریم وقال الله

وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا
 وفي المغيى اى فضلناهم باعمالهم لموا^{فقه}
 الحسن والحسين ابني فاطمة رضي الله عنها
 في المراك عند فوارق ومن ذرية داود
 وسليمان واليوسف وموسى و
 هارون وكذلك نجزى المحسنين وكرما
 وعيسى وعيسى الياس كل من الصالحين
 ذكر عيسى معهم دليل على ان النسب ثبت
 من قبل الام ايضا لانه جعله من ذرية نوح

١٢٣

وهو لا يتصل به الا بالامر وهذا
واجيب المجاج حين انكر ان يكون اولاد
فاطمة اولاد رسول الله صلعم
وقوله دليل والدليل عام كما عرف
وفي الفتاوى الظهيرية في باب الابان ولوان
جماعة من الكفار قالوا امنونا على ذرارينا
فاولاد البنات يدخلون في ذلك لان
الذرية اسم للفرع المتولد من الاب والام
والاب والام اصلان بمعنى الاصل من

جانب الام ابين لان ماء الفحل يصير

مستهلكا في ارحام الاعماء

وفي المسئلة حكاية جيني بن يعمر يفتح الميم الحجاج

امرؤات يوم يقتل العلوي فدخل عليه

يحيى بن يعمر

وزجر فقال اقراء على اية من ايات الله

ان العلوي من ذرية رسول الله صلعم

ولا اريد من قوله ندع ابنائنا وابنائكم

فقرء قوله ومن ذريته داود وسليمان

الى قوله يحيى وعيسى فقال ان عيسى من ذرية

نوح من قبل الاب او من قبل الام فبهت
 الجحاج وردة بحميل ولم ير واحد بخلافة
 رتبة احد من السلف

فحل محل الاجماع

وفي اعلام الهدى عقيدة شيخ الشيوخ ^{عليه} محمد

ان الحسن والحسين اولاد فاطمة واولادها

اولادها والكل اولاد الرسول صلعم

ودع عقيدة صاحب رن الانوار ^{الحنيفة} الى مسلمة بن الحنفية

وبلال بن جماعة وهو بلال بن رباح وغيرهم

ما ذكر وافية الى الالباء ولهذا اخترت اسما

شريف خوانند

وفي التاتارخانية سئل الجعفر عن رجل
 اوصى الاولاد رسول صلعم فذكر ابو نصر بن
 يحيى ح كان يقول الوصية الاولاد الحسن
 والحسين صلوات الله عليهم فاما العربية
 فهل يدخلون في هذه الوصية قال ينظر
 كل من ينسب الى الحسن والحسين ويتصل بهما
 يدخلون في هذه الوصية لانه كانت
 لحسن بنت علي ابنة زوجته لولد عمر ^{عنه}

حاصله نسب اولاد فاطمه بمصطفی صلعم بن
 واحادیت و باجماع سلف و اتفاق خلف
 ثابت است که فی قاضیان و التجنیس و المحیط
 و الخلاصه و الذخیره و السیر الکبیر و رسائل الاراک
 و الحفصاف و الظہیرتہ و غیر ہم ؛
 قال الامام الخسری و ہلال المنسوب صد شہید
 ذکر الولد و الاولاد سواء یدخلون فیہ
 ولد البنت اذا وقف علی ولد و ولد
 لان ولد البنت ولد الاتری ان اولاد

فاطمة اولاد رسول الله صلعم فصار الجواب
 الصحيح ما ذكر في شروح الخضا وما قال اهلاً
 وفي الاشياء الصحيح من العبادات والمعاملات
 ما استجمع اركانها وشرائطها بحيث يكون
 معتبراً في حق الحكم

وفي الذخيرة والمنهات اما العلالات المبيحة
 للاقتناء فقول عليه الفتى وبه بقى الى قوله
 وهو الصحيح والاصح

وفي كشف العناء محمد بن علي الصحيح ما هو الفتى

علیه سیر الفقهاء

وفی نتائج المسائل ان لفظ اصحح لفظی

ان یکون غیرها غیر الصحیح

وامام محمد بن علی و امام احمد رحم گفتند روایتی

که مجهول و یامرد و باشد لمصلحة الزمان علیه شود

اما غیر صحیح روایت در هیچ زمان صحیح نکردند

و ایضا در ثبوت نسب علوی مصطفی صلعم احادیث

وارد است

الحديث الاول في صحاح الاحاديث لما تزل

ندع ابنائنا و ابنائکم دعی رسول اللہ صلیع
 حسنا و حسینا قال هؤلاء ابنائنا و انفسنا
 ترجمہ چون کا فرائز ابیہا حشہ پیش تخت رسالت
 آوردن گفتند یا محمد بیا با فرزندان خود مسو کنند خود
 کہ تو پیغمبر حق و این عادت جمال است کہ مسو کنند
 بفرزندان و ہند ہر کہ دروغ شود لعنت کنیم
 بروی پس مصطفیٰ صلعم بیرون آمد با حسن حسین
 و فرمود پیغمبر صلعم کہ پسران من حسن حسین اند
 پس ہمہ تر سینہ و مال گذار شد :

الحديث الثانی فی مشکوٰۃ رواه الترمذی
 هذان ابنای وابناء بنتی ترجمه مصفی
 فرمود صلعم حسن و حسین پسران منند و پسران
 دختر منند و

الحديث الثالث فی المغنی عنه قوله تعالی
 وان من قرية الا نحن مهلكوها الیه فی علما
 اخر الزمان ان الله تعالی یفتح علی بدجل
 من اهل بیته یقال له محمد بن عبد الله
 حتی یصیر الدنیا شرقا وغربا عدلا و سورا

الی نزول عیسیٰ یعنی از علامات اخر الزمان

است که سید از علویه بادشاه شود مشرق

و مغرب و ضبط او باشد و نام او سید الساد

محمد بن عبد الله بود و از روز در دنیا عدل و

شادی و نور و سرور باشد

داد

و تفسیر بر دس میگوید که سید ذات سلطان

محمد بن عبد الله جلد تنجانی دنیا براندازد

وزیر و وزیر کند و این دلیل است که کن فیض

بشکند این یارب العالمین

الحديث الرابع في شرف النبوة النجوم
 لاهل السماء واهل بيتي امان لاهل الارض
 فاذا ذهب النجوم اتي لاهل السماء ما بعد
 واذا ذهب اهل بيتي اتي لاهل الارض
 ما بعدون ترجمه مصطفی فرمود صلی الله علیه و سلم
 ستارگان آمانند مرا اهل آسمان را چون ستارگان
 نمانند قیامت قائم شود و فرزندان من آمانند
 مرا اهل زمین را چون ایشان نمانند قیامت
 قائم شود

و در سنن ترمذی میگوید حسن و حسین را احمد
 صحابه ابن الرسول میخواندند و نیز تابعین و
 حسن و حسین را اولاد رسول میخواندند و
 در منقرات و در قیاس میگوید حکایت
 روزی امام عظیم در راهی میگذاشت با امام
 محمد باقر رضی الله عنهما پس حضرت امام فرمود
 یا ابا حنیفه بمن رسیده است که آیات و
 احادیث جد ما را گذاشته عمل برقیل
 و اجتهاد خود میکنند امام عظیم گفت

یا ابن رسول الله از شما سه سوال دارم چنانچه
 بفرمائید اول آنکه بول پلید ترست یا منی
 شاهزاده فرمود بول پلید ترست امام گفت
 اگر قول من بقیاس بودی پس بهر بول
 غسل فرمود دوم آنکه مرد ضعیف یا زن
 شاهزاده گفت زن امام گفت اگر قول
 بقیاس بودا پس میگویم که در میراث زن را در
 حصه دهند و مرد را یک حصه تسبیح آنکه
 نماز فاضل ترست یا روزه شاهزاده عالم فرمود

نماز امام گفت اگر قول من بقباس بود
 فرمودی حائض را تا نماز قضا بکند و سپس
 سید السادات امام المتقین حضرت امام
 جعفر بن محمد باقر ویراسته و دعا کرد و
 داین جنتی مبین است که با ولا و رسول صلعم
 بحث چنان کنند که خاطر ایشان گسسته
 و نیز دلیل است که اولاد رسول صلعم را یا است
 و یا ابی و یا جدی میخوانند زیرا که اگر و انبؤ
 امام جعفر بن محمد باقر را امام عظم منع کردی

اللهم اهدقوا لا يعلمون والله اعلم بالصواب
 باب ششم در سبیل خشن با حقیر سنا پنا
 از قرابتی سادات قال الله لی یا ایها
 الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه
 السبیل الا ین امی مومنان پیر سیزده از
 کنانان و بگوئید سوی رسول صلعم وسیله
 و وسیله خبر قرابتی با فرزندان رسول دست
 نهد هر که قرابتی فرزندان رسول صلعم اختیار کند
 صاحب عقل و تمیز بود و دختر معلومی دهد و دختر

بخانه خود آورد اگر قریشی بود و کرده دیگری
ایشان را کفو نیست و این قرابتی را سببی
خوانند

الحديث الاول في التشرح عن تبيع النبا ^{بعض}
عنه التابعين عن الصحابة عن عمر بن الخطاب
كل سبب ونسب ينقطع بالموت الا
سببي ونسبي ترجمه مصطفی نور و صلعم بعد از
موت کسی را از وسيله نسبت کسی نرماند
الا فرزندان و قرابتیان من پس از من معلوم

که آیه قوله تعا فلا انساب بینہم ولا یتقربون
 ذرحن غیر ایشانست و نیز چنانچه در مشار

الحدیث الثانی من البطا به عملہ لم یروع

به نسبہ حاصل ان باشد کہ غیر اولاد رسول

صلی اللہ علیہ والہ وسلم نسب معتبر نباشد یعنی

ہر کہ غیر از اولاد رسول در نک کند عمل را

ربا نہیں ان نسب وی نباشد پس ہر کہ

با وجود قدرت و امکان این نعمت او را

دست نہ دہد و بدست نیار بزرگ محروم باشد

و این قصه در شرح خصاف در باب پنجم آورده
 که آن عمر بن الخطاب لما خطب ام کلثوم
 بنت علی ^{رضی} فقال علی انها صغيرة ان
 فی امراتک هكذا ذکر الخصاف ^{الحديث} هذا
 ولحدید کر تمامه لان عمر لما خطب ام کلثوم
 واعتذر علی قال انها صغيرة فقال عمر
 ما لی حاجة الی النساء ولکن ابتغی الوسيلة
 الی محمد صلعم وهو یقول کل سبب و نسب
 ینقطع بالموت الا سبب نسبی فزوجها ^{علی}

اياها بمهر العنين درهم فمساك ذلك كله

عمره فوفت اليه وهي ابنة اربع سنين او

ما بين الاربع الى خمس وكان عمر ابن بنتين سنة

فاجلسها عمر الى جنبه فرفع ميزرها ومسح

بيدها على راسها فخر دساقها فوفعت يدها

وكادت ان تلتطمه فقالت لولا انك امير

المومنين للطمتك على خدك فقال عمر دعها

فانها هاشمية وقرشية نرجس

عمر فضى الله باعلى كرم الله وجهه كفته فرسنا

ساقها

که ام کلثوم دختر کیه از بانوی فاطمه زهرا است
 مرا بزنی بد و ام کلثوم چهار ساله بود و عمر ^{شش} ساله
 بود بعد از پیش آمد و گفت دختر خود را بهم
 اگر راضی شود بنویسم کنم عمر غدرش در پادشاه
 و گفت یا علی مرا بر زمان اکنون حاجت ^{باید}
 زیرا که شیخ فانی گفته ام ولیکن این ^{بغی} الویلة
 الی محمد صلعم و این مطابق آیه سابق است
 لقولنک وابتغوا الیه الوسيلة یعنی بخوانم
 که مرا وسیلتی باشد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم

عبادت

و مراد اماند خوانند خنکے مران کشت را که باین
 نعمت رسیده اند و حق رعایت آن
 بجا آورده این همه هرگز ابد دولت ابدی شریف
 کردن اند قدر ایشان او دانند زیرا چه مرتبه
 شاه و وزیران و خاصان او دانند و هرگز
 از ورانند چه دانند پس امیرالمومنین
 علی کرم الله وجهه ام کلثوم را تسلیم امیرالمومنین
 عمر کرد و همه مهران کلثوم را که چهل هزار درهم
 بود بفرستاد پس میزری که بر سرش بود

عمر آن را دور کرد و در خانه او و برزاق
 خود بنشیند و دست بر شش فرود آورد
 ام کلثوم طبا نچه بر او زد و گفت اگر امیر المومنین
 نمیبسجد بر روی تو طبا نچه میزدم عمر مر
 دیگران را گفت نیاید سخن این را در دل کشید
 بدستیکه این از پشت ما شتم و آل قریش
 نامردمان دانند که رعایت ایشان بسبب
 زینب است

در خزانه جنگ می گوید که ام کلثوم هم درخت

صغرسن در خانه امیرالمؤمنین عترت وفات یافت
 فاحصل فردای قیامت کسی را بنام پدر آن
 نخواهند مکرر اولاد رسول صلعم را.

الحديث نشأ فی البستان وثرث الثمرة
 اذا كان يوم القيامة نادى مناد غصبا
 ابصاركم حتى تمر فاطمة بنت الرسول ترجمه
 مصطفی صلعم فرمود چون روز قیامت شود
 ندا کند منادی که به پوشید چشمهای خود را
 تا فاطمه دختر رسول صلعم در گذر پس معلوم

که فرزندی و سبی سول الله صلی الله علیه و آله قطع نشود
 و نیز مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود ای پسران ما شتم بر ما
 تنهای خود را از دوزخ و ای فرزندان عبدالمطلب
 بر مانند تنهای خود را از دوزخ و ای فاطمه
 بر مان تن خود را از دوزخ یعنی عمل صالح کن
 پس این حدیث دلیل است که فردا از سب آل الله
 مخلص نباشد کذا فی المشارف
 الحدیث الرابع یا بنی هاشم انقذوا انفسکم
 من النار و یا بنی عبدالمطلب انقذوا

انفسکم من النار ویا فاطمة انقذی

نفسک من النار وانی لا املك لكم شیئا

غیر ان لكم رحمتا لله سلاحا ترجمه

اش بالا نه گو ر شد : در آنا علی میگوید که

لکم این حدیث منسوخ است :

سوال میگویند که در حدیث بر که از حسینی

فسق کند فرزند من نباشد

جواب اگر این حدیث صحیح باشد تاویل نیست

که فرزند من نباشد یعنی خبیث من نباشد

کفره علیه الصلوة والسلام النکاح من سنته

همین نیست
فمن رغب عن سنتی فلیس منی زیرا چه نسب

و فرزند با تبعاء مخصوص نیست قوله تعالی

یا بنی ادم یا بنی اسرائیل این حدیث

برای توبیخ باشد ان صح فای صل مردم بزرگوار

و اصل نیک تبار را لازم است تا قدر این طائفه

کریم دانند و رعایت این گروه عظیم بجا آرند

و هم از برای این گفته اند که عربی با قریش

کفر نیست و عجمی با عربی از آنکه قدر ختر اثر است

جزا شراف نداند چنانکه گفته اند الجنبس
مع الجنبس میل و

فی النخافیه غیر القرشی من العرب
لا یكون کفو القرشی ولا یكون المولی
کفو العرب

وفی الکافی قال الشیخ الامام الکفاعة فی
الموالی تعبیرا بالاسلام لا بالنسب والقرشی
من کان من ولد النضر والهاشمی من کان
من ولدها شتم والعربی من جمعهم اب فوق النضر

والمولى سواه حرٌّ

وفي النخبة والنوازل ان المال في الكفاءة

لا تعتبر قال ابو القاسم ^{الفتي} انابه

وفي ظاهر الرواية معتبر وفي جامع الجوامع العا

للساطان كفوا ان لم يملك ما ينفق

والعبد لا يكون كفوا للحق كيف كان ^{اكان} وكن

اي سواء كان فقيها او ذامال كذلك

المعتق للحق والاصيلة والاصيل من

لم يكن من ابائه مملوك الغير او معتقا ^{لاحد}

وقيل من لم يكن سقياً وقيل الاصيل
 من يقول له الناس اصيلاً
 في الذخيرة معتق اشرف القوم يكون كفو
 للموالى والموالى الموضع اى الاراذل
 لا يكون كفو المعتق الهاشمى وكان
 مولاها حق النقض
 في التشرح والتنازخانية الحسب لا تعتبر
 الكفاءة والحسب العلم والمال والتقوى
 وقيل مكارم الاخلاق

لا يكون كفو المعتق الهاشمى

وقيل المحب يودى بعض النسب
 وقيل المحب من النسب وآفقوا
 على ان نسب رسولنا صلى الله عليه وسلم افضل
 الانساب واختاروا على ابي العلي
 والاصيل اذ اتوطن في البلاد والمواضع
 التي لم يكن فيها احد من جنسه او كان من
 جنسه ولكن بعرض عنه ويستكره لفقره او
 بسبب اخرف الاولى ان ينكحها العالم الزاهد
 او ذمال كيف كان واين كان والا فليمن شاء

للفرع وتسكين اللفظ ولا يكون الوهم
 حق الاعراض الفسخ للمحق العار الى الولي
 والضرورات تنجى المحظورات
 وفي جامع الصغير اذا زوجت بغير كفوف قال
 ابو بكر رحم لا ينقذ وبه نأخذ
 وفي الخانية قبيلة بقبيلة كفوف وان كان
 لبعض القبائل ثرف على بعض كالحسنة
 والهاشمية وفي الخانية عن ابي هريرة رضي
 الناس بعضهم كفوف لبعض الاحكام وحجماً

و دباغاً و کناساً و ایضا قسم خامس است
 که در اینجا بچکس کفر نیست و آن ترکش بند نیست
 که خدمت نظام کند و

و فی المحيط روی الحسن عن ابی حنیفه ^{رضی الله عنه}
 فی الوقایه و علیه الفتن و القاضین و الیکون
 التفريق بذلك الا عند القاضی نفسه العقد
 بینهما اما بدین النکاح بینهما و قيل فی
 ظاهر الروایة صح النکاح عن ابی حنیفه
 و هو قول اخر عن ابی یوسف و محمد علی ان قبل

التفريق ثبت فيه حكم الطلاق والظهار
 وغير ذلك ولكن للأولياء حق الفسخ
 في شرح الطحاوي عن أبي يوسف رواية أخرى
 إذا تزوجت المرأة بغير كفوف فإن القاضي
 يفسخ العقد بينهما وجعل أصله غير جائز
 وعن محمد بن حنفية في ظاهر الرواية العقد موقوف
 على إجازة الولي حاصله عربي بأقرني عجمي
 وعبد باكر كفوفت يعني نكاح ثبت وعلم
 نفوي وحرفه معتبر ثبت زیراچه قبيله باقبيلت

اگر یکی فاسق باشد و دیگری صالح بود قبیله.

فرزندان یک پدر را گفتند و نزدیک بعضی

گفتو بطن ای بطن است از آنکه مردم را زل قدر

افضل ندانند چنانچه گفته اند اذا ملک الاراد

هلاک الافاضل و دولة الاشرار خسته

پس مردم را باید که اصالت به بیند نه مال چنانچه

خریش را عاقبت که بغیر اشراف دخترند هندی

اگر چه تاج سلیمان بر سر دار و با اشراف هندی

اگر چه نان شبی بدست نداد از آنکه مال کند زنی

گوشید

محنة

و اصالت پابند و

سواں چه حکمت که مصطفی صلعم خلافت ملکیت

و امارت سلطنت بفرزندان فاطمه مخصوص

نفرمود بلکه فرمود الهی برزق الی من قو کذا

فی الکشف جوب از آنکه کار امارت

جمله جنگ و عداوت و هیچ دانا بفرزندان

خود نفرما بد که دشمن وی باشند دوم چون جب

سادات ایمانست و بغض ایشان کفر است

و طبع انام بر تعاند و بغض بر طبع ملک مستقر است

برزق الی من قو کذا

المن فی

بسر فقرا و لیست تسبیح چون بادشا

عقبی که بایند منت دان ایشان راست

بیادشاهی گذرند دنیا مشغول نکرد

سوال چه حکمت است که بعضی نا اهل بابانت

و جفای سادات گوشه دکاهای ناسید

و جا اهل و جزان گویند

جواب از آنکه چون ایشان در صلب مصطفی

بودند جور و جفای نا اهل چشیده و نیز همه

انبیاء جور و جفا کشیده اند چنانچه مصطفی

شاعر و ساحر و کاهن و کذاب خوانند می

پس سادات نیز بران مامور اند مصلح
سنگ ناهلان خود شاخی که با میره دار

فره
بید بکر خایع است ز
سنگ برتر دهنی

جواب دیگر هر چه بگزرا خدایت خد فاضل
ار ازل است چنانچه دانا خد ابد و هست

خدا من فهمی

حکایت می ارند که سلطان بلخ را دختران

بسیار بودند و همیشه بسبب کفوایشان متاع

و متفکر میبود روزی بوزیر گفت که بسبب کفو

دختران مرا تامل و تفکر است وزیر علما و فقها
 جمع کرد و با ایشان مشورت کرد خاطر هر یکی بد آن
 اسو که دختران شاه با و لا در رسول الله صلعم
 بدینست که بالاتر ازین هیچ نیست چرا که
 از روی مصطفی صلعم بنی زاده و قریشی و شیخی
 زاده اند و از کیفیت روی علی کرم الله وجهه
 ولی و شیخ و عالم و فاضل و فقیه و خلیفه و سلطان
 زاده اند و وزیر این کیفیت پیش پادشاه گذرانید
 پادشاه بغایت پسندید و خلعت فرمود و همه

و دختر از اربادات تسلیم نمود و گفت سعادت

تمام و دولت عظام حاصل کردم که من جد و

فرزند فرزندان رسول صلعم شدم و با شتم و دختر

و پسر من خال و خاله ایشان شوند و ملکا

بادشاه همه را این توفیق سعادت رفیق بجا

بکرمه الله الله اهدقوا لا یعلمون و

بایستیم در سما و القاب رات

وفیه مقدمات

المقدمة الاولى فی القاب ^{نسب} کرم الله وجهه

سوال امیرالمؤمنین علی را کرم الله وجهه

مرتضی از کجا گویند ؟

جواب از آنکه علی در رضای مصطفی صلوات الله علیه بود

کذا فی شرح الحاشیة ؟

سوال علی را که از کجا گویند ؟

جواب از آنکه بر کافران حمله بتکرار کردی

کذا فی شرح اللامنیة .

سوال علی را حیدر از کجا گویند

جواب در اسفار موسی میگوید فاطمة بنت

۱۸۳

مادر امیر المومنین علی کرم الله وجهه طواف
 خانه کعبه میکرد و در دوزه گرفت مصطفی صلعم را
 گفت مرا در دوزه سخت گرفته ام مصطفی صلعم
 فرمود درون کعبه در آ چون در آمد علی کرم
 الله وجهه متولد شد فاطمه علی را در خانه خود
 خواست که پستان در دهانش بگذارد
 بخراشید و چون ابو طالب خواست
 که برویش بوسه دهد رویش نیز بخراشید
 پس مصطفی صلعم بیاید و تهنیت کرد و خواست

تا روی او پیوست فاطمه گفت ای فرزند روی خود

نزدیک این بچه میار که خواهد خراشید پستان

بدر خود من و روی ابو طالب خراشیده است

مصطفی صلعم فرود جسد است یعنی بی شیر بچه است

بمصطفی صلعم زبان مبارک خود در دهانش نهاد

و لعاب مبارک خود بدانش کرد اول آغز

که علی کرم الله وجهه در دنیا بلب گرفت زبان

مصطفی صلعم بود و اول حسین بیکه در دنیا در شکم

علی فیت لعاب مصطفی صلعم بود و از برکت آن

عجب قوت و لغوه چون توت و لغوه شیر بود
کرم سد وجهه نگویند بلکه هزار گفته گویند و امیر المومنین علی را کرم سد وجهه
از کجا گویند ۱۸۵

در یابی شریعت و مخزن طریقت و معده حقیقت
امیر المومنین
سوان علی کرم الله وجهه را اسد الله از کجا گویند

جواب از آنکه چون امیر المومنین علی در شکم مادر بود
چون مادرش خواست که بن را بجهه کشد امیر المومنین

علی و زکون افتادی مادرش نتوانست سجده
کردن قول دیگر چون علی کرم الله وجهه در شکم

مادر در آمد هرگاه مصطفی صلعم در خانه ابوطالب است
بی بی فاطمه مادر امیر المومنین علی بدید مصطفی صلعم

بر خاسته روزی ابوطالب گفت ای فاطمه محمد

چون مادرش خواست که بن را بجهه کشد امیر المومنین
علی و زکون افتادی مادرش نتوانست سجده
کردن قول دیگر چون علی کرم الله وجهه در شکم
مادر در آمد هرگاه مصطفی صلعم در خانه ابوطالب است
بی بی فاطمه مادر امیر المومنین علی بدید مصطفی صلعم
بر خاسته روزی ابوطالب گفت ای فاطمه محمد

فرزند من هست و برادر زاده من هست از دید
 وی هر بار چه بخیلی گفت فرزند بیک در شکم
 من هست چون محمد مسلم می آید روی خود در
 شکم من چنان میزند که مرا بر جای نماند
 نمیانه با ضرورت استاده باید شدن
 المقتر شایسته فی سماء القاب حرمی
 سوال که بانوی قیامت فاطمه از کجا کوبیده
 جواب از آنکه در شرف النبوة میگوید بنمبر
 فرمود که فاطمه فاطمه از آن نام کردم که وی دوست

داشتمکان خود را از دوزخ جدا کردند لا

الفصل فی فاطمه معنی الفطومة و

سوال بی بی عالم زهره از کجا گویند و

جواب از آنکه هرگز حیض و نفاس ندیده

سوال بی بی پروسرار بتول از کجا گویند

جواب فی الصحاح البتول المنقطعة من الدنيا

و اتصالها الی الله و الی العقیبی و

المقنة شائنة فی نقایس حسن و حسین رضی الله عنهما

سوال امیر المومنین حسن و حسین شریف از کجا گویند

کما قال الشاعر بیت

در کوشش مدام الخ شهبز خوانند

در حین مامنا فشب تبر نوشته اند

جواب در شرف البنوع میگوید چون امیر المومنین

حسن متولد شد بی بی فاطمه مر علی را گفت

این فرزند را نام کن شاه گفت من در مصطفی

سبقت نتوانم کرد همدین بودند که بهتر ^{سبقت}

فرود آمد و گفت یا محمد حضرت عزت جل جلاله

سلام بپسند و تهنیت میفرماید و فرمان میدهد

که علی نرا بمنزله داروست مومسی و نام پسر
 مارون شبیر بود پس نام پسر فاطمه را شبیر کن
 مصطفی صلعم گفت یا حیرئیل این نام ترکی است
 و من مرد عربی حیرئیل گفت شبیر عربی حسن باشد
 پس مصطفی صلعم حسن نام کرد همچنان حسین را
 شبیر نام کن که عربی حسین است که پسرم
 مارون شبیر نام بود ایشا نرا حضرت نام
 نهاد و است چنانچه کجی را نام نهاد

المقدمة الرابعة في غائبه علونه

سوال علویه را اولاد رسول از کجا گویند

جواب زیرا چه نسب ایشان راجع است

بمصطفی صلعم بنص واحادیث واجماع سلف

و خلف کما بیناه فی النسب ۛ ۛ

سوال ایشان را احفاد رسول از کجا گویند

جواب الحافذ فرزند فرزند و بنیره و هوولد

ولده و بنیه و مندرج فیہ ولد الابن و ولد

البنی لانه محل الامتنان و هو بعض معنی

الحفد زیرا چه اگر حافذ پسر مرد باشد

و فی بعض التفاسیر
عند فرید بنین
و حفده و الحفده
بنر بنین

معنی لغوی که بنت است و الابن ابن

البنت و الابن است بر افتد این بافتد

ولد ولد است و اگر از خا خا ابن الابن

در او باشد مخالف حقیقت و شرعیت باشد

و ما قالوا بالفارسیه بنت پسرینه و بمعنی

ابن الابن و پسرینه صفت ابن است نه بنت

کقولک ز سینه و مادینه و دیرینه و

سول ایشان را اهل رسول صلعم از کجا گویند

جواب حدیث صحیح صریح است و

و تفقید عینه بعضی فقهاء و
بعضی قائلند و البنت
لا بدخل فی ولد الولد
اما بنت ابن

اخا نه پسرینه

احديث اعدون في الكشف روت عائشة

ندع ابنائنا خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم برداءه

فجاء الحسن فادخله ثم جاء الحسين فادخله

ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علي

فادخله ثم تلا انما يريد الله ليزهبنكم

الرجس اهل البيت وفي الدبر لما نزلت

انما يريد الله ليزهبنكم الرجس اهل البيت

قال اهل بيتي علي وفاطمة والحسن والحسين

وفي شرف النبوة قال يقول ابن الحارث

بقيع

رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم حجی عند

كل صلوة الفجر بعضاً فاطمة ثم قال الصلوة

رحمکم اللہ انما یرید اللہ لیزہب عنکم الرجس

اهل البيت وقالت عائشة وسلمي رض

قال العلي وفاطمة والحسن والحسين ههلاء

اهل بيتي في تفسير المغنية الشيخ الشيخ

قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس

اهل البيت ويظهر كتمهيد المراد باهل البيت

نساء النبي الأئمة في بيته وكان عكرمة رضي الله عنه

بکونانی نفس طاهر

صلعم
النبى

روى عن ابن عباس انه قال نزلت في نساء

وينادى في السوق والحجة في هذا ما

تقدم من ذنبك وما تاخر من الخطاب وهي

قله تعك واذا كرن ما يتلى في بيتكن وكلاهما

خطاب الى ازواج النبى وانما ذكر عنكم وبطركم

لان النبى صلعم غلب فيهم حكمه ذكر المذكر على

المنث وقال الآخرون جميع الصحابة عمن

ابن عباس هذا خاص في رسول الله صلعم

وعلى وفاطمة وحسن وحسين فهذا هو الأكثر

والاکثر مرجح ؛

وفي المدارك فيه دليل ^{بين} منتهى ان نسائه ^{ان} ايضا

من اهل بيته وقال عنكم ويطهر كره فانه اراد

به الرجال والنساء من اهل بيته .

وفي العلي اهل بيت بمعان الشخص اهل نسه

حاصه لفظ اهل بيت بمعان مشتركة بود چنانچه

عبدال واطفال وولد وامراه وخص النساء

اما باعتبار تصريح کردن مصطفی صلعم معانی دیگر

ازین آیه سابقه و خاص در حق مصطفی صلعم

وفاطمة حسن وحسين بن علي رضي الله عنهما
 سؤال ابشان رال رسول از گنجينه
 جواب الال في الحقيقة والشرعية والعش
 مايول نكبه اليه واما قال الال اهل الملة
 والمتابعة فهو مجاز كقولهم بامني ابناي والابا
 ثلثة وقيل لا يدخل فيه اولاد البنات
 والاخوان ولا يندرج في الال الرسول اميّه
 كسعد بن وقاص لانه قرابته لرسولنا قبل
 الامر واما اولاد فاطمة فيدخلون في الال لولنا

بالاحادیث کما ذکر فی المطولات وهذا

حاصل الدرر والکافی والتشیح وعلیه الاتقان

والاجماع والعرف کما یقول العلونہ ال سین

وقیل انما قلت العلونہ ال الرسول لان علیاً

کان من نسب واحد الی رسول اللہ صلی علیہ وسلم وفسلینہما

واحق سوان ایشانرا بن الرسول از کجا گویند

جواب بالا حدیث کما قال هؤلاء ابنائی و

ابناء بنتی رسول ^{کما ذکرناه} ایشانرا سادات از کجا گویند

جواب بحديث صریح و هو

الثالث اخبرني اثنائي في تاريخي الى الفاسم محمد

بن الصديق في الباب السابع يا علي ابناؤك

من فاطمة سادات لانها بضعة مني وانا

سيد فطم سادات وزاد في غيره

انا سيد الداد وفاطمة سيد النساء

والحسن والحسين سيد اشباب اهل الجنة

ترجمه مصطفى صلعم فرمود يا علي فرزند ان تو از

فاطمه مهترانند از امت زير چه فاطمه پر كاله

من سست و پر كاله كوهر سست من مهتم

دایشان نهنج مهرانند پس نادان تر کسی باشد

که خود را از ایشان فائقتر گویند و

سول ایشان را ازاده از کجا گویند و

جواب لان النبی صلعم ناصر العرب والعجم

والناصر لیکون مولی ولهذا اسمی العجم مولی

لانهم ناصر العرب وقلاعهم فتحت باید بهم

وكانوا سبیل من استرقائهم وكانوا عبيد لهم

عنقوا بالمن منهم جوب ریا چون امیر المومنین

علی کرم الله وجهه پیر کلاه و امیر خرقه و استا

علوم و مریدش کرد مولی باشد استاذ او

و پیرزاده اراده باشند ^ت جواب دیگر

چون مهنر خاتون باعث ازادی است

و الموالاة باقیه پس است مولی باشد

و ایشان اراده باشند

سوال ایشانرا پاک و پاکزاده از کجا گویند

جواب از آنکه حضرت عزت پاکی در نص

بیان فرموده و هر قوه تعالی انما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و بطاهر تطهیر

والمبیت رسول صلعم همایش نزد کما بینا
من قبل و

سوال ایشانرا اکبار رسول صلعم از کجا گویند
جواب بالحدیث و

الکرام
احدیث ایشانست لاهما فی المباهلة اولادنا
اکبارنا و فی غین من لم یحرم صغیرنا و
لحدیث فیکیرنا فلبسنا ترجمه مصطفی صلعم
فرمود فرزندانان بجز گوشکان منسند هر که
شفقت نکند بر خردگان ما تعظیم نکند بزرگان ما

پس او از خضال من نباشد زیرا که طبع
مصطفی صلعم رجب ایشان بود

و فی التشریح فی باب الابدان المنی فی

الحقیقة دمر و لکن بتغیر لونه عند نزوله

فی الخصیة و تنسبه الثقات دورین

الخصیة

باریک از حکم بیرون آمد و بصلب پیوسته

از آن دور که خون می کشد و بصلب می کشد

و از آن منی می شود و آب منی از خون منی

می شود و آب منی عین خونسست و بوقت فرو رفتن

در خصیه لون او متغیر میگردد و لهذا اگر کسی بسیار

جماع کند عین خون انزال گردد و بچ

در جماع الحکمة نوشته که خون منی بزاج نسبت

چون فرزند تولد شود منی در جگر میباشد

از آن رطوبت و نرمی و لطافت هر باشد و چون

مرا بن کرد و از غلبه شہوت خون جگر در جوش آید

و در صلب برسد از آن قوت و شہوت مردم بدید

بسیار است غالب آید خون سوی چشمها شتاب

و بدماغ رسد و لهذا غیر بالغ را عاقل نگویند

و شب تا قش منی سوی چشمها و دماغ ان سبت
 که اگر فرمود که سباب را آتش کنند سباب خود
 در کاسه و آب زند پس در کاسه سرشت
 و در بونه خصیه فرو داید و چون حرارت دنبال
 نکند و دیگر نبرد و از سوراخ اخیل بیرون آید
 پس اگر رحم بطبع کرم باشد محل خمانه و اگر بطبع
 سرد باشد حامله شود و کیفیت سبابه اهل کیمیا
 دانسته باشی منی از پیر آن گویند که منی نو زخم
 و قوت و وساق سبت از نیخا فرزند را حفره چشم

و حکم گوشه خوانند ^{۲۰۵} فی الحدیث

منیک نور عینیک و فح ساقیک و امریک

والامر الیک ان شاء اقل و ان شاء اکثر

و علیه قول الشاعر ^{شعر}

من الدهر ان یری کیدا ^{بکشی} یمنشی الدهر قلبه و لدا

لهذا گفته اند از موت ولد در حکم والد سوراخ افتد

حکایت می آید که چون حضرت حمزه رضی الله عنه

شهادت کافران سر مبارکش از تن جدا کردند

مبارک وی شناخته نمیشد مصطفی صلعم فرمود

بکشی عمر الله فی غریبه

شکم پرست از شمشیران پاره کنند و عکبر بر که
 سوراخها باشد حمزه بهمانست زیرا که بموت هر
 فرزند رخت در عکبری افتد و الله اعلم بالصواب
 اللهم اهد قوما لا یعلمون و
 با همیستم در بیان نیکه بیکس و در توحید با همی گفتند
 ایمان سادات چون عشقه بشهر است قوی
 انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
 و یطهرکم تطهیرا انما المعصروا اثبات ما بعده و نفی
 ما سواه و برید من اراغ و مراده کائنات لا محالة

الله اسم يستجمع جميع الصفات ولا م بمعنى کی
 و هی للحکمة و حکمت کامله لان افعال الباری
 غیر معلومه و یندھب من الاذیاب ہی لغتہ
 و منه الذہوب و ہونید کر فی محل العدم عن المبعث
 و المتجاوز و کم للمخاطب و الخطاب اذا کان
 للمؤمن کمال اللطف و فی حق الکاذب کمال القہر
 الحسن عذاب پلیدی و گند کی و کل شیء مستقیم
 منہ فہو حس اہل البیت ای علی و فاطمہ و ابنا
 و تخصیص الذکر فی القرآن بقیضی لتعظیم و یطہر کہ نظیر اہل البیت

مقلدہ

قوله تعالى اربعة حروف تاكيد زوايا است
 زیرا چه چون حبس رود پاک شود و این
 معلوم شد که باکی مردم از ایمانست کذا فی
 الزاید پس شهادت نفس محقق گشته
 که اولاد رسول صلعم ایمان چون عشره مبشره دارند
 و لذا صدقه در حق ایشان حرام است از آن که
 ایشان پاکتر اند از غلابط و صدقه کمردمان است
 قوله تعالى طه ما انزلنا الا به فی الدبر الطاء
 طه ان الرسول صلعم قوله تعالى کونوا مع الصادقین

ای محمد و آل محمد صلعم پس ایشان بکلم نص
صادق باشند و صادق کافر نشود بدانکه
حکم مصطفی و اولاد وی و امت وی باینجا امت
دیگر قیاس نتوان کرد فضلیکه مصطفی را صلعم
بود هیچ مخلوقی نباشد کفش کسیکه منقرعش
باشد فرزندان او را با فرزندان نوح علیه السلام
چون راست آید و نیز در ثبوت اثبات احادیث
و از سبب و

الحديث الاول في الكشاف رواه علي بن ابي طالب

قال قال رسول الله صلعم اول من دخل الجنة

انا وانت والحسن والحسين وازواجنا عن

ایماننا و شما ثلثنا و ذریا تنما خلف از و اجنا

ترجمه مصطفی فرمود صلعم یا علی اول کسی که

در بهشت در آید من باشم و نو جو حسن و حسین باشند

و زنان ما راستند و چپای ما و فرزندان ما

عقب زنان ما و هزار حدیث حجة الفقهاء

و برهان عسلار لانه مروی عن الراوی الفقیه

سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث این است

برکه از رسول و مصطفیٰ صلعم با ایمان باشد خلف زوجه

در شیت رود و

جواب نقل را تاویل حدیث حرام است

لانه اقصر من القاصر و اگر محتمل این تاویل کند

درست و روا نباشد زیرا که اگر این قول را روا

داریم در قول رسول صلعم تردد با و بشارت بخیر و

زیرا چه در بشارت احتمال مبراست و از این تاویل این

ان ابابکر فی الجنة ان جاد بالیما و هذا باطل

و حکم است که در حالت نزاع ایمان را نائل نشود

كذا حصل التمهيد وتعبارة دستور الحقائق
 لا يجوز زوال الايمان من الانبياء والعشيرة
 المبشقة واولاد رسولنا وازواجه واهل بيته
 وحديثه واشغالهم بالشهادة والبشارة
 عن رسولنا اذا صدر في حقهم البشارة فنقول
 ان قول النبي صلعم صدق وهو يكون كما قال
 واما في حق سائر الصحابة والمؤمنين لانقول
 لا احد بعينه انه من اهل الجنة او من اهل النار
 فاما في الجملة فنقول من مات مؤمنا فهو في الجنة

الحديث الثاني

ومن مات كافرا فهو في النار.

الحديث الثاني في شرف النبي عن جعفر

بن مرق عن علي بن ابي طالب كرم الله وجهه

يا علي اول من يدخل الجنة انا وانت والحسن

والحسين فقال يا رسول الله فما زواجنا والاولاد

قال من درانكهر ترجمه مصطفی فرمود یا علی اول

کسی که در بهشت در آید من باشم و تو و حسن و حسین

پس علی گفت یا رسول الله پس زنان و فرزندان ما

مصطفی صلعم فرمود از پس شما

الحديث الثالث في المصاييح والمشكوة

عن زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

اني تاركت فيكم الثقلين ما انمسكتهم بهن

تضلوا من بعدي احدهما اعظم من الاخر

الى الارض كتاب الله جل ممدودا من السماء وعترتي

اهل بيتي ولن يتفرقا حتى يردوا على الحوض

فانظروا كيف كان يخلقوني فيها ترجمه

مصطفى فرمود صلعم بدرستی که من می‌سازم در میان

شما دو چیز را که کمتر است به یکدیگر از دو کتاب خدا
که اگر نیست که بر این اثر که راه نشود به بعدین

رسنی است دراز از آسمان^{نایم} دوم فرزندان
 و هرگز جدا نشوند این هر دو چیز از دیگری تا آنکه فرو
 آیند بر حوض کوثر پس نیکو اندیشه کنید که چگونه
 در پس ایشان خواهید بود یعنی در رعایت
 و محبت ایشان قوله قام زیرا که او از ستا
 بلند ترست و بهتر شنیده میشود و هو لا شتم
 وانی تارک ازان گفت که چون است بمنزه پس آنست
 درسم پدران آنست که وقت جلست از منزه که
 آنچه عزیز نفیس تر باشد بغیرند آن سپا نیز

۲۱۶
و بحفظان وصیت ^{فیکم} فیکم للظرف ^{الشیء} الشیء

در امت مقام و جای باشد مالا بهام

و هو لا ینتام قوله ان شرطه ^{الشیء} شرطه است

که دوست دارید ایشانرا قوله لمن یقرقا

من للتاکید یعنی هرگز فرزندان من از قرآن ^{مدا} مدا

و بیزار نشوند و هر که از فرزندان من و قرآن

بیزار نشود زوال نصیب او نباشد و

الحديث ابع فی المشارق ان الله لا یجمع

بینی و بین عبدی فی محل واحد عبارت حدیث

در حق که بانوی قیامت داشت حشره در حق
 جمیع فرزندان رسول صلعم با کافران در دوزخ
 نیابند و چون جای کافران در دوزخ باشد
 ایشان در دوزخ نباشند چه گناست ترا ابو طیب
 حجام را از اشامیدن خون رسول صلعم که مفر بود
 بر عوم و خوردن حرام از دوزخ مخلص باشد
 پس کی از خون جگر و نور و چشم و مخ و ساق
 مستحکم باشد کی مستوجب دوزخ شود و من گمان
 چنین دارم و میدانم که اگر قطره خون مصطفی صلعم

در دوزخ بیند از نند همه آتشستان کرد
 و نیز مردیست که چون قیامت قائم گردد
 با حوزان مشغول شوند و منکوحات ایشان
 که ملکانشوهران ما بمانی نکرند فرمان شود یا
 جبرئیل چون محمد بعبادت مشغول می شدی
 از پاهایش خون بیرون آمدی آن خون
 در حقه داشتند امیر و حسین هر دو وجه یکان
 یکان نقطه بدار هر که از شوهران به بیند منبلا
 شود آورده اند هر که از زمان درود بر محمد ^{صلی الله علیه و آله}

بیکدم بچواند و بر دوده دمد از آن دوده بر
 جبین خود نقطه کند چون نظر زوج بر آن افتد
 مبتلا شود پس خون در حضرت صدمت چنین
 عزت دارد که یک روز خوش میخیزد چگونه

عزیز نباشد^۲ شاعری گوید
 ز بر اچه دلد بعضی گداست

کز دریا شوند قطره جدا
 نکه دریا جدا و قطره جداست
 نیست بی زبده شیر شاه کن
 که کدام است شیر و زبن گجاست

سوال اگر این نوع بقباس ثابت می‌ماد

و پدر وی ^{علیه السلام} در دوزخ نیامدی؟

جواب کوهر از سنگ و مردار پد از صفت

بیرون اید اما پر کاله کوهر کوهر باشد؟

حکایت آورده اند که چون مهتر عیسی ^{علیه السلام}

منزل کرد و خلق از وی معجزه خواهند ماد ^{و بگویند}

و پدر رسول صلعم رازنده گهند و ایشان ایمان ^{کن پس}

ارند در خلاصه اسپر میگوید مادر رسول صلعم <sup>معجزه مادر و پدر بزرگوار
زند کند</sup>

بی بی آمنه ایمان او رده ست؟

و در احسن الادب میگوید بنیث یکسی را
 که ذکر ماور و پدر مصطفی صلعم بر سبیل نظر کنید
 که چنین و چنان بودند از آنکه کسی نتواند که ذکر
 ماور و پدر امیر و سلطان و استاد و پیر کند اگر چه
 چنان باشد که گوید اما ادب مانع است از
 اعلم بالصواب و اللهم قوما لا یعلمون
 باینیم در ذکر منشور سادات

قال تعالی ابناؤنا و ابناؤنا انکم و نفس بکار
 آورده است هر گاه که این آیت نازل شد

مصطفیٰ صلعم کلیم مخطط بر سر گرفت و ز بر آن
 خود نشست علی وفا طمه حسن و حسین را نشاند
 و چون از مبارله فایز شد نزد جبرئیل علیه السلام
 بیامد و گفت یا محمد انا که بانو در مبارله بودم
 فرمایید که بر ایشان نشو کنم تا مردمان
 ایشانرا عزیز و مکرم دارند پس چون جبرئیل بیاید
 بر سر مصطفیٰ صلعم دو جعد یافت و سه هیچ داد
 و مقدار انگشت موی پراکند بگذاشت پس
 مصطفیٰ صلعم بر سر علی وفا طمه حسن و حسین دو دو گانه

و مهر کرد

جعد بکرد و فرمود که این بر سر شما سنت گردانم
 و بر او لا و شما که از فاطمه اند پس حیرت علی السلام
 گفت یا محمد من نسیز و ربما بدله موافقت کرده
 بودم و خادم خانه توام و علی را در جنگ یار
 دادم و فاطمه را در شبی یاری داده ام گمواره
 حسن حسین جنبانیده ام مرا از اهل خاندان خود
 قبول فرما و بر سر من جعد بکن که در ششکان ملا
 و علی مرا از اهل خاندان تو دانند و هم برین دعا
 مرویست الی بجر منه الخمسة التي سادسهم حیرت

آتش بخشن

بمستغنی صلعم بر سر مهر چیریل جعد با کرد و
 پنج فزق و ده منشور و

و در مخطوطه مولانا کمال الدین فارسی فرموده است

مرا شفیع تنم پنج تن بسند بود

که روز شر بدان پنجتن را نم تن

بنی و دختر و داماد و برگزیده پسر

محمد است علی فاطمه حسین و حسن

و عرض منشور این است و شعر

دو منشور بزد و زدیوان الشاه بهران داد

استغاث

که اقطاع امیری داد و عالم کرد و قنیت
 الفرق و دشمن کردن موسی تارک سرتامو می
 کماروت عایشه فی المصابیح فی باب التجرل
 و معنی المنشور و هو نامه کشاده و در جمیع یافته عکس
 کذا فی مشکوف

الحديث الاول في المصابيح في باب التجل

قالت ام هاني بنت ابي طالب قدم رسول الله

قدرة

علينا وله اربعة غداثر ترجمه ام هانی گفت

بیاید مصطفی بر ما از سرینه در مکه و مرا در اینجا بسوزد

با فتنه چنانچه سادات امروز جعده می یافتند

و محل مهر دیگر دو جعد خود تر میکنند.

و فی تاج الاسی الغدیره کیمو با فتنه

و در رساله خواجه کرک میگوید منشور با مصطفی

از محرز کا گزیده و انکشت فرود تر بود و هر منشور

سه کان بیج داشت و فرود مهر نبوت بود و فرود

مهر نبوت چهار انکشت مویها پر اکنت بود

و در رساله حجت میگوید که ارسال موی غیر عمو

را امام غزالی مکرر میبرد و نیز که شعاع علوان

زمان ما بمهین سست چون علوی شدت حاصل

وفي المحيط في باب الغسل واما الرجل اذا كان

راسه شعر مثل ضفائر المرأة كما يفعله العلويون

والا تراك لا يجب ايصال الماء في اثنا الشعر

في ظاهر الرواية

وفي زاد الارواح قال الاصمعي رحمه رأيت

العابدين عليا اصغرضوا له ذاتبتان

الذائبة كيمسوي بافته

سوال بعضى سادات موسى بن داود بن

جعد نامی با فند جائز است یا نه

جواب در رساله احتساب میگوید که موی بند

ابریشمی انداختن جائز است چنانچه از ارباب

ابریشمی و کلاه ابریشم و میان بند ابریشم

انداختن و در سبب المنفق میگوید لا باس

بتکة الحریر التکة شلوار بند زیر ابریشم است

ابریشم

و فی المحيط لا باس بتکة افریشم لان لا یلبس

بغیر از ارفقیل قال ابو حنیفة لا یکون قال لا یلبس

لحدیث الشیخ فی التاریخ المنتسب الی القاسم

محمد بن الصديق في باب السابع عشر ثنا

بالتواتر قال علي قال رسول الله ^{صلوات الله عليه وسلم}

لا يجوز المنشور لغيري ^{عاصمه} مصطفى ^{فرمود}

نسب من
 كه يا علي روايت منشور بغيري فقال علي

كيف يشتهر ابناؤى بين امتك قال ابناؤى

تشتهر بالمنشور ترجمه مصطفى صلوات الله عليه

روايت منشور بغير فرزندان تو كه ز فاطمه باشند

وفيه ايضا الحديث الثا^{لث} يا علي الى المنشور

ولا يفعل المنشور لغيري ^{عاصمه} ابناؤى ^{الاول} الاول

الذین من فاحشه ومن فعل ذلک فقد شهد
 علی امه بالزنا وکان فی الآخره یستوجب النار
 و فی الدنیا مستوجب المنع والرجوع و کان الرضا
 من امتی بغير نسبی کالرضاء بشهادة الزنا
 علی امه و من ینتسب فی نفسه فلا تمنع من
 المنشور و من فعل ذلک بغير نسبی فهو ملعون
 و یروی کافر منافق انا لا شفیع له یوم القیمه
 حاصله هر که بغير سادات منشو کند بر زنا می خورد
 و بر حرام زنا کی خود خلق را گناه میگیرد و هر که بدشکر

اشفع

و او را منع نکند عاصی باشد و اگر حلال پیدا
کافر باشد زیرا که او عا نسب غیر حکم نفس و اتحاد
و اجماع حرام است.

الحديث الرابع في المشارق من ادعى الى
غير ابيه وهو يعلم انه غير ابيه فالجنة عليه حرام
في العلم من استحل به يكفر حاصلا به که بدست خود
خود را بر غیر پدر بندد و انرا احلال اند کافر شود
و همیشه بروی حرام کرد و

سوال چون بعرف سید اولاد نبی را گویند

اگر کسی اور اناسید کو یہ فی حالۃ الغضب

و مقہوم ناسید است کہ او منسوب بہ نبی و علی

نباشد اور احراز نہ یابد

جواب فی الخانیۃ رجل قال الغیر فی الغضب

لست باین فلان لابی الذی یدعی الیہ

فانہ یجد وان قال فی غیر الغضب لا یجد

لانہ فی حالۃ الغضب یراد بہ القذف عادیۃ

وفی غیر الغضب یراد بہ نفی المشابہۃ فی الا^{خلاف}

فی الظہیریۃ واذ انساب الرجل رجلا الی غیر ابیہ

بالغضب فعليه الحد

في كثر الدقائق اذا قال الغيبي في الغضب لست

لايك حد

سوال اگر کسی علوی گوید قبل تحقیق استوار دارند

جواب فی التشریح اذا قال الرجل انا ابن فلان

يسمع بالمرحاة احد من الاولياء

وفيه ايضا ولو قال الرجل رجلا في الغضب

سبيل الطعن ثبت نسبك يعز لان من

يشكون في نسبه ويطعنون بها حاصله

اگر کسی گوید که من پسندانم بمجروح قول او استوار
 دارم تا آنکه از میراثیان و اولیای وی
 مخالف نشوند و این روایت حجج است که بعد
 اجل تحقیق و تصحیح زکب و گوایان طلبه از کسی
 که خود را علوی گویند و معروف دران نباشد
 اما غیر علوی را نشاید که تصحیح نسب علوی کند
 و اگر کسی در حالت غضب گوید که نسب را اثبات
 کن بگوایان نغز برش کنند زیرا که نسب بقول
 وی ثابت است و اعتراضی بر وی بر غیر حرام است

مگر که از قبیله او باشند از آنکه مردمان در سبک

بدگمان شوند و در آن او را مضرت شود

المقصود مصطفی صلعم و اولاد حسن و حسین منشو

کرده اند و امروز در ترک و هند و وجه میکنند

و در عرب نمی کنند و منشور سنت و هر که علیه

از منشور باز دارد فاسق باشد و اگر منشور استخفاف

کند کافر شود

الحکایت در جواب نقیب حسینی میگوید که مصطفی

را صلعم پیش از بعثت منشور نبود بهیئت پیران

خود بود روزی مصطفی جبرئیل را از بهشت ^{در خود}
 پرسید جبرئیل غائب شد و باز آمد و گفت یا محمد
 نوتا بعث جد خود زن ادریس علیه السلام کن
 که مرا و او کسبو بود یافته قصه وی است
 که روزی ادریس پیغمبر علی بنینا و علیه السلام
 مریض شد جبرئیل را فرمان شد که یک حور از
 بهشت بیاورد و خرمای برای ادریس ببرد و بگویند
 ان دو خرمای بخور و صحت یاب و این حور را در کج
 خود او و چون بهتران خرمای بخور و صحت یافت

ادریس

وان حور را در نکاح خود در آورده چون مصطفی صلعم
از نسل ان حور است اورا دو کیسواثر نمود ^{اعلم}

باب دهم در لعن یزید و مشائش

قال تعالی اقل الذین یؤذون الله ورسوله
لعنهم الله فی الدنیا والاخره واعد لهم عذابا
عظیمنا فی الکتاب انزلت فی ناس ینؤذون
علیا اکرم الله جبهه امی آن کسانیکم می از رند خدا
و رسول خدا را باززدن علی و اهل بیت رسول الله
خداوند جل و علا ایشانرا لعنت کرده است دنیا

و آخرت بعثت آخرت جز کفار را نبود پس

ازین معلوم شد که ایذا می اهل بیت رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم کفرست و خدای تعالی

ساخته کرده است مرا ایشانرا عذابی خواگفته

سوا معنی ایذا چیست جو

در کتب انگاشته فی التاج الایذاء آرزون و فیه الشکایه

کسی را رنجانیدن و ناخوش گردانیدن و ایذا

عامست سوادکان او را کشد و زند و بدگوید

بحدیکه اگر از مجلس خرمینزد و جامه میفشانان

خاک بر اهل مجلس رسد ایذا بود و نیز اگر فرزند
 و یازن و یا غلام و یا متعلق او را از اردو آزار بود
 که بیستانی حقوق الاستیفا و الوالدین و الجا
 و نیز روی ترش کردن آزار است زیرا چه چون
 عباس بن برانصار آمد و ایشان روی ترش کردند
 مصطفی صلعم و غضب شد و فرمود نباشد ایمان کسی
 که عم را از اردو بحدی که بیازد و بر بخورد و در مجلس
 که مردمان از بوی ازرق میشوند کدافی المصابیح
 و المشرق و ایذا اهل بیت ایذا موال است

رسول

نباشد ایمان کسی

اخذت ر ر فی الکشاف وشرف النبوة
 رواه علی کرم الله وجهه حرره الجنة علی بن مسلم
 اهل بیتی واذا فی عنرتی زحمه مصطفیٰ صلعم
 حرام کرده است خدای تعالیٰ بهشت کسی که ظلم کند
 بر فرزندان من و بر بخاندانم و بر بانیان و ائمتان
 الحديث الثانی فی المصابیح قال رسول الله
 فاطمة بضعة منی فمن بغضها فقد بغضنی
 ومن اذاها فقد اذانی زحمه پیغمبر فرمود صلعم
 فاطمه پر کال من است هر که او را دشمنیست مرا هم

غضب آورده باشد و هر که او را زار و تحقیق مرا
 از روح پاشه و در قتل حسین زار بر فاطمه بیشتر است
 زیرا که در و الم فرزندان بمادر زیاده اثر میکند
 و در ایدای علوی ایدای رسولت درین باب
 احادیث متواتر بسیار است بختیار رند گوشت
 پس ایدای حسینان ایدای مصطفی و علی و فاطمه
 است و ایدای ایشان منضم احادیث حقیقت
 و بر مژمی لعنت است فلذا اتفق اهل سنت و الجماعة
 علی الکفر و لعن علی قاتل حسین و امره که آن

انفسیت و التشریح چه گمانست ترا که ایذا می رسد
 همسایه به همسایه برایت کند خبا پنجه در باب حق الجا
 در فقه خوانند باشی و ایذا و ولد بواله چگونه ترا
 ننگند و این معنی نزد اهل حق و عقل و حس عیانست
 ایانمی بینی که اگر کسی بچه و جوش و طپور را از ارد
 ایشان چنان از رده شوند که از جهان نترسند
 لایم کسی که از فضل الهی و اکل الفضل و ابلاغ
 العلم بود از کشتن جگر گوشه حسین و ایذا و جفا
 و حقارت و ناسزا می دمی از رده نشده باشد

حاشا لایطنه احد و انیمنی منهن شرع و عقل

حسن ثابت و بر هیچ صغیر و کبیر پوشیده نیست

مگر نشینده که هرگاه جبرئیل خبر قتلش مسکفت

مصطفی صلعم چند روز گریان بود و ملول و نگران

می گشتی از کمال محبت و فرط شفقت که بر وزیران

فاطمه داشت بحدیکه روزی ابراهیم پسر مسلم

و حسین و حسین بازی میکردند مصطفی میبرد و شاد

جبرئیل بیاید و گفت یا محمد خدا میفرماید که ما را از

عالمیای برگزینیم و تو با خود کان و خلق مشغول

شرط محبت است که موت یکی ازین سه اختیار کنی
 مصطفی صلعم سر مبارک خود را بر اقبه بشی و گفت
 اگر موت حسن و حسین اختیار کنم فاطمه بر درود
 گریان شود و این نتوانم دید و شربت فراق او
 نتوانم چشید گفت یا جبرئیل موت ابراهیم
 پسر خود را اختیار کردم بعد از آن سزا ابراهیم را
 تنب گرفت و در سیوم روز متوفی شد بسبب آنکه
 عالمان معلوم کنند که رسول صلعم با ایشان
 محبت کمال دارد تا زایده و عداوت ایشان

تا از کفر و لعنت ایمن باشند و درین قصه هیچ

بشرزاده را که بشیر آدمی پرورده شک و شبهه ^{نشده} نیست

و لهذا علی گفته اند که ابانت و ایذا و حقارت

و جنای اولاد رسول صلم کفرست و کافری

و در مصایح میگوید اگر کسی علوی را با انت علویک

گوید کافر شود و بعضی گویند که اگر علویک بتعظیم

گوید کافر نشود لان لتصغیر محی للتعظیم

ابو الفاسم گفت اگر در حالت غضب بگوید کافر شود

و در رساله مولانا صمد الدین و مولانا ضیاء الدین ^ن

میگوید که علما فتوی دادند که ایذا و امانت

اولاد رسول صلعم کفر و کافر است پس آنچه علی یک

گفتن کفر باشد لایسما و قتل و افضاح بطریق او

سوال چون قتل مومن نزدیک اهل سنت و جماعت

فسق است پس امام حسین چگونه کفر بود

حسین جواب از آنکه ایذا و امانت حسین ^{صلعم} مصطفی

سراسر است کند کما بینا و غیر مرغ و ایذا و امانت

مصطفی صلعم بالاتفاق کفر است و موجب لعن

چنانچه حسا و نسا و دنیا و عقدا ثابت گردیده ام

جواب دیگر هر که ایداء و قتل مومن را فسق گفته است
 مطلق است و الحکم المقید بالکفر مخصوص است بحقیق^{الشیع}
 که عرف فی محله چنانچه مرویست که قذف و
 شتم ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عایشه حسن
 و حسین و ابولادائش ان کفر است که انی التشریح
 و التعلیل و فی الخلاصه و استنبیحین ایضا کفر
 سوال اگر علوی با علوی معاند و مخالف شود
 کافر گردید یا نه جواب کافر نکرد
 زیرا چه ایداء و انشتان کفر از ان میگویم

که سرایت بمصطفی میکند طبعا و حسا از آنکه طبع
 انام است با فرزندان هر کرا عناد باشد با پدر
 نیز نمائند شود بخلاف آنکه اگر دو پسر از یک پدر
 و یا دو چاکر از یک امیر و دوشاگرد از یک شاه
 بودند و یا دو غلام از یک صاحب باشند معانیت
 با صاحب و پدر و امیر و اسناد نمکنند و همچو
 چنانچه اگر ذمی با ذمی حرب کند حربی نگردد و اگر
 با مسلمانان و یا با کسان خلیفه جنگ کنند حربی
 باشند اگر با مسلم باغی جنگ کند حربی گردد

لان الاسلام ملة واحدة كذا في خزانة الفقه
 ان اهل الذمة اذا قاتلوا مع اهل الاسلام
 مع ان الباغي او غيبي ينقض عهدهم فلوان
 عهدهم ينقض بالقتال مع الباغي فالاولى
 ان ينقض بالقتال مع اهل العدل
 سؤال چون يزيد عليه اللعنة از قرابتیان رسول
 بود قبیل حسین چرا کافر شود

جواب يزيد عليه اللعنة از قرابتیان بود اما از یک
 پدر نبود و بحث مادر او و او رسول است که از پشت

مصطفی اند زیرا که در قرابات و برادرانیم پشت

بسا تفرقه است چنانچه در حدود و قصاص و

جزان خوانند باشی و

سوال بعضی گویند که حسین در پشت کرد و در حاکم

نزع گفته در پشت نروم ناکشند خود را بر او

در پشت نروم و

جواب این سخن محض افتراست و کذب صریح

زیرا که نزع حسین از بریدن سر مبارکست در آنوقت

هیچ سنی و متدین حاضر نبود و همه شهید شده بودند

و قول مدعیان علیه اللعنه و کواهی خویشا و معاندان باقی

مرد و دست که عرف فی الشهادات *

جواب دیگر قائل حسین با اتفاق کافر هست

هرگز نباشد که ان شا هزاره کافر بر او کوبیده در

بهشت ببرم و شفاعت کنم *

سوال دیگر چون ایدای اهل بیت کفر است

پس معاویه باید او علی کافر باشد یا نه

جواب معاویه با نعی ما قول بود و الما قول

لیس بکافرو لا بفاسق

وفي النسخ ان عايشة وزير طلحة تالوا
 ان الخلافة لمعاوية ومعاوية ايضا ماول
 ان الخلافة لي والماول ليس بكافر ولا باغي
 التمهيد وفي التهذيب طلحة وزير تالوا رجلا الى البلد
 وقيل عايشة ايضا ثابت وقيل ما خرجت
 بغيا بل جاءت روم للمصالحة وقطعا
 للمنازعة وفيه ان معاوية تاليعبد
 نقل على بن ابي طالب كرم الله وجهه وقال
 اخطأت في الاجتهاد وقال كانت الخلافة

لعلي بن ابي طالب

وفي عيون المجالس وهو ما قل من كتاب الجواب
 في باب قضاء الدين قال معاوية لابنه يزيد
 يا بني ان الله الحق والله حقهم اى حق على
 الحسن والحسين ولكن غلبنا عليهم غلبة
 وفي التشرح ان الباغي الماويل ليس بفاسق
 لان شهادته مقبولة باتفاق الروايات
 لانه ماويل في دعوة لان حد البغى ان يدعى
 الامان مع شبهة كما اجتهدت عايشة

نساء

وزبير طلحة ومعارنة فوقع في اجتهاد ^{الخطأ}
 والعصمة لا تكون لغير الانبياء ولانه يجوز ^{الصلوة}
 وتوالقضاء والحج والجمعة وغير ذلك من الولاية
 من جهة الباغي فدل انه ليس بفاسق
 سوال چون يزید نیز باغی بود لعنتش چرا کنم
 جواب فی التشیح ان یزید کان باغیا
 منغلبا خروجا والخروج علی الایماة حرام
 فی الادیان کلها ویزید خرج علی الحسن بلا
 تاویل وقتله بالحرب و

سوال چون امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه بعد
 قتل عثمان رضی الله عنه خلیفه شد و معاویه در
 دعوی خلافت کرد معاویه در مکه با دینار
 علوی چنان باشد

جواب معاویه باغی شد زیرا که مکه در تبع
 مدینه بود و مکه را ابو بکر رضی الله عنه فتح کرده بود
 و هر که در مدینه با دینار باشد مکه تابع او بود
 و اگر کسی از اهل تبع سر برزند باغی باشد
 وفي التشیح اول من باغی فی الدنیا معاویه

وهو باغ ماؤل فلما قتل علي بن ابي طالب
 كره الله وجهه كانت الخلافة للحسين ^{عليه}
 ثم للحسين عليه السلام وبقي في عهد الحسين
 يزيد بن معاوية بغيا تغلبا فتسلسل ^{البغاة}
 المتغلبة حتى جلس وليد بن يزيد واستشهد
 القران ثم ابراهيم اخو ثم مروان في عهد
 كانت الخطباء يلعنون على اهل بيت ^{الله}
 صلى الله عليه واله وسلم فاذا تمت ^{المتغلبة} البغاة
 جلس ابو العباس السفاح المنصور العباسي

و خلافتهم الی یونان هذا و حتی قامت القیامة

و بعضی گویند تغلب یزیدیه تا هشتاد و سال بود

و در آن وقت اتباع یزید لعن بر یزید نشینیدند

بعده ابو شکم همه یزیدیانرا بکشت و امیر المنین

علی اصغر را بیاورد و گفت بنشین بر تخت خلافت

علی اصغر دست ابو العباس السفاح بگرفت

و بر تخت بنشاند و خود منزوی شد و سجاده

پیش گرفت و به تشویشات دنیا می مشغول شد

مطالع چه حکایت کرد اکثر عرب و فارس محال بودند

نه پندیدند

اکثر

و اغلب هند اولاد رسول را بنظر امانت می نگیند

جواب و تفسیر ابوالفاسم میگوید چون اکثر

قرآن نازل شد مصطفیٰ صلعم قرآن را بر جانبی

را نوحته در آن فرستاد چون در فارس رسید فارسیان قرآن را

بر سینه نهادند و سلمان فارسی را با خدنی

و هدایا روان کردند و اسب دلدل و مار قیطبه را

به هدیه فرستادند و چون قرآن در ترکستان

رسید محف را بر سر نهادند و هدایا و خدنی

روان کردند و چون قرآن در هند رسید هندیان

قرا از زیر پای داشتند و در کلوی سگ استند
 کیفیت هر یکی پیش حضرت اودند مصطفی صلعم
 فرمود فارسیان مقبول و لما و صادق سینما
 باشند و تا قیامت محبت خاندان من از
 سینما ایشان زود و ترکان هر آید سردار
 باشند و هندیان اولاد مارا خوار کنند
 و ایهون گردانند و ایشان خوار باشند و یکی
 دیگری باشد و امیر خواهد که مال رعیت فرود
 و رعیت خواهد که مال امیر فرود و هیچ بزرگ

بزرگ نشود و همه ما انصاف پسند الا ماشاء الله تعالی

مرویت که چون این کیفیت پیش نخت حضرت

رسول گذشت مصطفی صلعم خوشت که ناکند

و شکر سازند حیرت بیاید و گفت یا رسول الله

در بند زمین نخست قدم مبارک بخواهی نهاد

از ادم تا ایندم هیچ نبی دولی در آن زمین قرار

نگرفته است و تحقیق و الحق چون کتاب ما را

ایشان چنین کردند متابعان تو از ایشان انتقام

کشند زمان و فرزندان ایشان را کسیر

و بمطالعه و مصداق برهنه گردانند ملکا
 بادشاه تا بجان دین رسول الله صلی الله علیه و آله
 منظر و منظر کرد و تا از ایشان انتقام بیرون
 گشت امین امین امین

سوال چون ایذا و ولد بوالد سرایت میکند
 بعد مردن من را نیز از اری رسد یا نه
 جواب در عقیده اهل سنت و جماعت است
 که مرده را بعد مردن تاثیر ایذا هست چنانچه
 خوشم آید و از زنده شود بدلیل صحت عذاب

والاعذاب قبر نزل باشد

و در اعلام الهدی میگوید بیت بملطف و عنف
غسل متناثر میشود.

و در انما نیست که از صدقه و نماز مرده را سرود
جمل میشود و در قذف و ذکر بد مرده را حزن
و مضرت مینماید ایضا در این دو سرود بنیم مرده را
از او سرور میشود.

و فی شرعة الاسلام اتخذوا القبر فی جوار
اهل الخیر فان المیت یتأوی بالجبار السوء

کما بنا ذی الحی ۛ

و در عالمی میگوید است که گریه اینجا مکرر میزند

و از روی سبک رود چنانکه وقت سفر گریه را مکرر

می بیند دارند ۛ

و در قصص و انماست هر که اولاد رسول مصوم بیاورد

اگر بیکانه باشد داند که سرانجام به بیجانگی شود

و در خواب بترسانند و اگر بیکانه است^{۳۳} و گیرند

و نه که سرانجام به بیجانگی
خواب بترسانند^{۳۴}

چون ابو جهل و یزید لعین ۛ

سوال یزید علیه لعنة رافیل امام حسین گویند

جواب في اثار النبوة يزيد اسم رجل مستغلب

قاتل الحسين بن علي رضي الله عنهما .

وفي شرف النبوة لما قتل حسين بن علي رضي الله عنه

كتب ابن عباس الى يزيد ابن معاوية اني ارجو

ان لا يملك نفعي بعد قتلك عتق النبي ياخذ

اخذا اليما ويخرجك من الدنيا اثم الكفر افعل ما

استطعت الا اباك نرجو چون اير المومنين

بن علي شبيب ابن عباس سوي يزيد بن علي بن شبيب

بدستيك من اخذ او سركا امير ايرم اراكمه ترابك

قائم نذر بعد کشتن حسین و کشتن حسین بوی افشاند
 . و او را وحی فقیه باعد السبک و کشتن از آن بوی افشاند
 کرد که او بدین امر راضی بود و در اخبار متواتره است
 که بار ما مصطفی میفرمود که از پشت مغویه فرزندی است
 بزرگوار که فرزندان مرا از وی از آریست و بعد که
 مغویه از جماع یحیی رانده که با هم المشو بود

سوال چون بزرگوارین در محاربه حسین این حاضر بود
 قاتل از کجا گویند جواب از آنکه هر چه شکر
 که کاشی کند بام و رضای امیر کند نذر قتل حسین بود

اضافت چنانچه امیری لشکر را بر امیری مرسته
 یا بجهاری نامزد کند اگر آن لشکر صابرو یا لشکر را
 فتح کند عرفاد استعماد بران امیر و لشکر اطلالت کنند
 چنانکه گویند فلان شهر و فلان قلعه را فلان امیر گرفت
 چنانچه سلطان سکندره دارا را بکشت و گویند فرعون
 عرب و عجم را گرفت و فی الواقع امیران و بیگمنا
 بودند و سکندره دارا را بکشت فی الحقیقه در هوای
 لایحتاج الی البیاء والام کالما مودوا الناس کما منوا
 والناس سئول عن عیبتهم پس اضافت محقق شد

که یزید پسر لعین طریقتی حسین امین شهیدم در آن

سوال چون رضای یزید لعین بقرینه اضا

معلوم شد بصریح نیز ثابت است بانه

جواب بصریح نیز ثابت است که یزید لعین بقتل

امام حسین امین آمر بود

فی دستور الحقائق اختلفوا فی یزید بن معاویه

قال المعتقدون انه كان ارضيا لحر الحسين

وامر بقتله واهان راسه واهل بيته

بانواع الاهانة وهو المشهور بتفاصيل مختلفة

فلا يمنع اللغو عليه ومن اعانته لانه كفر بالله
 حين امر بقتل الحسين وحرره والافه اجتمعت
 والائمة اتفقت على لعن امره وفاتله لان الامر
 والراضي بالكفر يكفر قبل ان يفعل الما مكر
 وقيل ان يزيد لم يأمر القودر بحر الحسين وهم
 قتلوه بغير امره قال الامام كحول ابن فضيل
 الفسفة هذا القول ليس صحيح
 وفي فتاوى الكبرى ودرجة العلماء والروضة
 الزندوسية اکتھل يزيد بن معاوية يوم عاشورا

بدم الحسين او بالاشهد لتقر عينه وينظر
 الى الحسين القليل وحاصل الخلاصة
 والحانية وغيرها وعبارة التشرح اختلفوا
 في الالتماح اليه عاشورا وقال بعضهم منذ
 لان النبي عليه السلام فعل ذلك وقال بعضهم
 مكروا لان يزيد بن معاوية فعل ذلك
 وقال بعضهم لا باس به وقال بعضهم انه عبد
 ودر ساله عبهرى بگويد يزيد لعين سر مبارک حسين
 امين را چند آبر بر سر سيزده دشت که در کلمه مبارک

کنجشک بیضه اورد.

و در قصص بخاری میگوید در آن ساعت که مبارک
 حسین امین را پیش یزید لعین آوردند یزید لعین
 در شادی شد و خمر بخورد و سر مبارک را پیش
 و انواع امانت میکرد و اخیر بعضی صحیفه
 کرمان بیابند و گفتند ای ملعون چه کردی و
 چه میکنی ایشان را نیز یزید لعین کردن زناید
 گویند که ایشان هفت صحابه بودند که انروز
 ان هفت صحابه را نیز کردن زنید و ایشان ^{یافتند} شهدا

لعنت کند چکا و ک هر صبح بزرید

لعنت نمیکنی نو بد نام چکا و کی

نوعیه

و در غزالت میگوید از امام شعبی روایت است

که بعد قتل حسین این فرزندان منکوه وی را

بزرید لعین در دمشق چون اسیران بگردانید

و در مناجح میگوید ولید بن بزرید لعین قرآن را

بدست ساخته بود

و در نهج الکامل میگوید که بزرید لعین در دمان

مبارک حسین این میخ میزد و انواع امانت میکرد

فصل ششم^{۲۴۲} در بیان مصطفی میگوید که یزید لعین مبارک

حسین امین را با انواع ایمانت کرد و در مدینه

نامه فرستاد بود که سر مبارک حسین امین را

برابر نامه روان داشت.

و ده واقعه میگوید که بعد شهادت حسین امین یزید

لعین در مدینه لشکر فرستاد و محرابه سردار لشکر

بود یازده روز در مدینه مبارک جنگ شد پنج

هزار و پانصد صحابه شهید یافتند مدینه و خانه

مصلح مسلم تا سه روز غارت کردند و رخت

از ایشان

ام المؤمنین ام سلمه و حفصه غارت کردند و حم

رسول علیه السلام که آنروز زنج بود بطریق

بندیان گرفتند و

در شکوف میگوید که سر مبارک حسین بن علی را

زنک کرده او را ده بود بر زنک و همه که مثل زنک

نبیل است و

در صحیح بخاری و مسلم میگوید که انس گفت ای

سر مبارک حسین را بیاورند و در پشت از گون

نهادند و بر بینی مبارک او بنوک نیزه میزدند

و بطریق تسخیر و استنزال کلمات میگفتند و در
امانت کردن سر مبارک حسین امین که از بزرگان
صادر شد روایات بسیار و آثار کثیر است از جهت
اطلاعات نوشته نشد و از آنجا است که حضرت
قطب المحققین شیخ رکن الدین علاء الدوله
السمتانی که در رساله فلاح آورده است که
در حبشی که سر مبارک حضرت امام حسین نزد بزرگان
این ابیات بنظم آورده بطریق سرود میخوانند
نظم

یسیر الیها بالبنان کانا هر
 یسیر الی البیت العتیق المحرم
 فان حرمت یوما علی دین احمد
 فخذها علی دین المسیح ابن مریم
 وگویند در وقت شصت و نهم واقع کرد این بیت نیز

فيا ليت اشياخى بيدى شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل

لاهلوا واستحلوا فرجا

ثم قالوا يا يزيد نسل

لست من خد ف ان لم تنقم

من بنى اخدا كان فعل

لعبت هاشم بالملك فلا

خبر جاء ولا وحى نزل

قد قتلنا القوم من ساداتهم

وعد لنا به بیدر فاعتدل

واشد قباد فی البید وبقا

فی الدعاء لا تشکل ولا تکل

حاصل الامر چون قتل حضرت حسین بومی ^{فیت} اضا

از مصطفی و ابن عباس و سائر اکابر و اسافل

و انام و مردان و زنان و کبار و صغار از انگاه

الی یومنا هذا بسحقین شد که او بقتلش آمر

در اضی بود و بروایات صریح نیز ثابت شد

پس بروی لعنت با اتفاق جائز است و فتوی

همبر بن فولست

وفي تمهيد السلمة اختلافوا في يزيد بن معاوية

قال بعضهم لا يجوز اللعن عليه لانه كان امام

المسلمين في سنين وقال بعضهم يجوز اللعن عليه

لانه كفر بالله بقتل الحسين ورضي بذلك

وقال بعضهم ان يزيد لم يأمر القوم بقتل الحسين

انما امرهم بطالب البيعة او باخذ وحمله اليه

وهم قتلوه بغير امر وما رضى بذلك والاصح

ان نقول ان الامر يزيد بقتل الحسين او اجاز

أورضى بذلك وجوز اللعن على أهل البيت

فانه يجوز اللعن عليه والأفلا ح صد

بعضی گویند لعنت بر یزید روا نیست از آنکه امام

بود فنقول له یزید متقلب بوده امام زیر اچه

امامت امیر المومنین حسین بود چنانچه از آنکه

الی یومین هذا خطبه قد فتوی از خطبه اهل

سنت و جماعت ستمین شیخ و بعد نهاده

حسین گویند که پیش یاه یزید بلید مرد ارشد

و یکنیم پیوست فال دلیل بمنع اللعن علیه فاسد

والبناء علی الفاسد فاسد جواب دیگر

و اگر تقدیر بمنع لعن مبرو کنیم که امام بوده و امام

علی الکفر لیس معصوم فدلیده لا یقید

بعضی گویند که یزید علیه لعن نقیضش ارضی و امر نبوی

فبقول له مخبر این خبر نافی است و قول النافی

مروود است با اتفاق الروایات که عرفی است

و بعضی گویند یزید لعین شکران فرموده بود بکشتن حسین

این بگفته فرموده بود بطلب شکرستان بود

اضغفست بوح و چه اول آنکه حلیفه برحق

و امام مطلق حسین امین بود امام حسین رضی
 که آن باغی متغلب بقدر قصه و حرب و عتوه
 بدست او در نه باغی متغلب که با شاه و بناخت
 باطلت کفر فرستد و جد و دم اندک
 هیچ عاقل نه بسند که چهل هزار سوار اب فرست
 بکشد و در روز نشانه دارند و جنگ شود و فوج
 بشکراید او را امریامزدی نکرد شاه و سوم
 اندک چهل هزار سوار بغیر قصه حرب باطلت ایچم
 عاقل هرگز نپذیرد که نامزد نکرد شاه که نیک است

که این دلائل متعین و متتابع و می افتادند
 بوقت ملک مروانیا ^{که گفته} و بعضی گویند بزرگ طلبید
 لعین یقین حسین این شهید امر و راضی بود
 و این قول مرافق اخبار و مطابق آثار مشهور
 و متواتر است که بنیاد غیره و او برضاد امر
 بقتلش کافر شد لان الرضا بالکفر کفر و
 بالفسق فسق و یقین کفر قوله و الاصح ^{الاصح}
 فتوی است چنانچه در ذخیره و منتهی اشرف مذکور ^{است}
 و قد ذکرناه من قبیل

وفي النسفية شرح الغفاند لمولانا سعد بن
 والدين رح في الكف عن ذكر الصحابة اختلفوا
 في يزيد بن معاوية حتى ذكر في الخلاصة وغيرها انه
 لا ينبغي اللعن على يزيد ولا على الحجاج لان النبي صلى الله عليه وسلم
 نهى عن اللعن للمصلين وكان من اهل القبلة وما
 نقل من لعن النبي لبعض اهل القبلة فلما انه يعلم
 من احوال الناس ما لا يعلم غيره وبعضهم اطلق اللعن
 عليه لانه كفر بالله حين امر بقتل الحسين وتفقوا
 على حراة اللعن على من قتله او امر به او رضي به
 او سببه

والحنان رضا یزید یقتل الحسین واستبشاره
 بذلك واهانة اهل البيت مما تواتر معناه ^{من} وکما
 تفاصله احاد افحز لا تنوقت في شأنه بل في ايمان
 لعن الله عليه وعلى انصاره واعوانه ^و صر و قد
 وجزا من یلو به ک لعن یزید و حبیبه وهو لا ینا فی الجزا
 والاستحقاق کذا فی المعاد ^{دراستحب} لفظ ینغی یتعمل
 دون الوجوب و فوق المستحب و لعن بر اهل قسید
 وقتی منعی است که کفر وی معلوم نباشد و بمعنی هم از
 قول امام مستفاد است و هو قوله لان النبی صلی الله علیه و آله

احوال الناس و چون زیر نقیبتش کافر شده و کفرش
 با معلوم گشت بچشم ظلم هر سپس لعنت کردن بر وجه او
 باشد و بیکر اگر کسی کفر کند تا هم از آن فعل توبه نکند
 و راجع نشود اگر چه جمیع اساس شرایع بر پا دارد
 مومن نباشد و در توبه نیز پلیده هیچ نقولی از
 علمای ثقات نیستیم تا دلیل منع لعنتش بود
 و بیکر آنکه اگر زیر نقیبتش اضی نشده ظلم المومنین خبر
 و حرم دی بود و بیکر آنکه اگر ایمانی ولد در سواد
 با اتفاق کفر نمودی با صلاح کار آن پلیده می کشیدیم

على سبيل الاستحباب والاستحسان وبعضى ^{يعنى} بعضى

مطلق گفته اند سواركان اهل قبله باشد یا نباشد

زیرا که باینسان کافر شد و برگشت یعنی جائز است

نه لعن ^{البدن} ق لان اللعن على الكافر للطرد من الجماعة

وسمدا وعلى الفاسق للطرد في التوبة كالنار

للكافر بالتأبید وبالغاسق بالتوقیت

قوله حين امر یعنی زیر کافر شد میگوید که فرمود پس

لان الامر بالكفر كفر سوا ^{يعمله} يفعل لما مواعدا

والتفريق اهل سنت وجماعة است که لعنت کردن جائز است

هر که میراث موسی حسین را گشته است یا بشنود
 و یا رضا داد و یا لعن گفته و فرموده در رواشته
 بر اهل بیت سول جنانچه می ارند که بزرگوار در عین عجز
 بعد خطبه خواندن بر اهل بیت سول لعن می گفتند لعن
 حق کمان میزدند و فی اللامشی الحن والصدق
 الصواب یعنی واحد است قوله ان رضا بزرگوار
 ان ماصبه و اسمها رضا و خبر ما توانر و منوانر
 بر دو نوع است تو تر لفظی و ان نقل عبارت بر حرف
 و الفاظ متفق است کالقران دوم تو تر معنوی

^{خلفه}
 چنانچه شجاعت حضرت علی علیه السلام و سخاوت حاتم و علم و
 عدل نوشیروان و تفصیلها مختلفه و بی محصورها
 تر علی علیه السلام و احد فداست بحسب معنی ثبوت ذلک المعنی
 بطریق التواتر و ان لم یقع العلم بكل فرد من تلك الافراد
 او نقول و انکان هذا علی طریق الاطلاق لکن وقع
 العلم بهذا المعنی علی سبیل التواتر یعنی این همه
 تواتر یا معنویت بتفصیل مختلفه چنانچه بعضی گویند
 در جنگ احد حضرت مرتضی علی علیه السلام و فوجهاست و بعضی
 گویند در خیبر کشید و بعضی گویند حصار مکمل فتح کرد

و غیر ذلک قوله و انما اتفقا صبله احادا اکره
 بر طریق فرض و تقدیر صبل احاد باشد قفس لا
 نتوقف الف بحکم بل فی ایمانه بل یمنه لکن
 کذا فی الزاویه عند قورنک بل الذین کفروا
 یکذبون والله اعلم بما یوتون ای این کافران
 قرائت قبول نمیکند و نیز دروغ میگویند
 فایصل صدق و موافقت بر سبکه زیر پیر
 بقس حسین امین و طلب دی کردن وی برین
 ایمانست بر ائمه بیت رسول از اخبار است که آن

تو از معنویت اگر چه تفصیل حادث باشد پس حکم

که ما متوقف کنیم بر عدم رخصای و نیز در ثبوت ایمان

لعنۃ بر روی باد و پیران او و احوال وی

و لهذا قال فطلب العالم جبال الحق والشرع والدین

و محمل و لم یلعن فی قصیده الدمیه شعر

ولعنة العالمین علی یزید

لا شفاوته بین فی الفعال

و قال حماد بن علقمة فی قصیده قصید

اللعن الرحمن لال معاویه

والحرب عند لعة لا يقطر

بعد الحسا والنمل والابل

وبنت الثرى يتزوجها وتبكر

وقال احد من المتأخرين في مجازها الامامية شعر ^{الامامية}

ولا ينظر يزيد بعد موته

سوى الملعون في ايداء عال

قال الشاعر، بيت

همي كويم برولعت ابث به

ولي سجد بل سجد باير البضا

باغض ال محمد جادون در دوست

کافرو ملعون برید زرد گوش در سب

همچو بیک نورافش و خارجی از روی شرع

لا تقنن این بر سه هر نار و نقت و بویا

اب کوثر کی خورند انما که دند

دین خود از دست برید و غر

سوال صاحب امید و مثال و لعن بریزید

منع میکند قول ایشان چیست یا نه

جواب قول ایشان چیست بوجه اول آنکه

مذهب و عدالت و نام حس. اما لیه و امتش

محقق و معلوم نیست و نیز دانسته نمیشود که از

اعوانش بود یا نه چون مشهور است شونز باشد

و فی الخائنه و غیرها خبر المستور کالفاصول

لا یكون قوله حجة باتفاق الروايات لعدم المقر

فی فسقه و عدالتہ دوم آنکه چون حس. اما لیه

که گویند وی از عوان و غیره بزرگتر بود و حکم

مراجعات علما اهل سنت و اهل بیت اجماع است

اگر دو یا سه باشند که عرف فی اصول

مشهور باشد

الحکامیه

لا لیه

فَقُولَ مَنْهُمْ رُوِيَ فِي الْأَذَانِ كَلَامًا سَبَّحُوا نَكْرَ

لَا سَبَّحَ حَتَّى رَأَى نَكْرَ مَنَعَ لَمَنْشَ بَغِيرِ دَلِيلِ كَرْدِ وَفَقُولَ مَعْتَبِدِ

بَغِيرِ دَلِيلِ حَتَّى وَرَجَبِ فَتَوَى نَسَبِ وَفِي أَجْزَاءِ كَلَامِ

وَفِي السَّرَاجِيَةِ قَالَ أَبُو يُونُسَ وَزَفَرٌ وَعَتَبَةُ بْنُ

لَا يُجَلِّ الْأَحْدَاثَ يُفَتِّي بِقَوْلِنَا مَا لَمْ يَعْلَمْ مِنْ أَيْنَ قُلْنَا

جَاهِدَ نَكْرَ فَتَوَى بِلَعْنِ بَزِيدٍ أَوَّلِي سِتِّ زَيْدٍ رَكْعَتُهُ

وَأَبْنُ عَبَّاسٍ وَمَسَاكِرُ كِبَارِ قَتْلِهِمْ سَبَّحُوا نَكْرَ فَتَوَى

وَأَمْرُ وَرَاضِي نَوَاشْتَهَ لَعْنَةُ وَعَدَالَتِ وَدِيَانَتِ حَمْدِ

بْنِ عُلْفَةٍ وَكَسْبِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَنِّ وَالْحَنِّ بْنِ الْحَنِّ وَدَمُونِ

سعد الدین معلوم است که در دوع و تقوی پیران عصر
 بوده اند چون ایشان بروی لعنت کردن ^{نفس} نه چوب
 بر خصمت لعن و می ولی تر باشد

و فی السراجیه سئل الامام علی السغدی رحمه الله
 عن الفقیه حمید اثنی مجابین کیف یتبع قال یتبع
 اقداما بعد ان یکون او عیما پنجم اگر بنا
 دلیل کنند که هر یامر القوم لقتله فجوابه قلنا من قبل
 ششم اگر مسکن بر قول ولا تکفروا الاهل القبلة
 قلنا فی شرح الحافظیه ای لا تعاملوا بهم کما ^{الکفار} معناه

مخالفین

فی المرتبة

کالحزاج والحزبه ونحو ذلک ما ذکرناه فلیکن

بنفسم انک چون در تلب نفحص کردیم که در منع لعن و

میج روایی بنفسم از امامان مذاهب اربعه و سنی

ایشان با تلب نفسم و در جوار لعن وی سلف

کبار اجاب و اقوال رسیده که ذکرنا تکلیف یثا

بقول حسب الاماکیه و امثاله

جشنم اگر چه عدالت و جذبه حسب حسب امثاله

معلوم باشد منع وی مقتضی حرمت نبوت لانه بمنع

بالظن الا ان نهی الله و نهی رسله لا یقتضی الحرمة

بالاطلاق لانه متنوع بالانواع و هي الكراهة

والحمة والشفقة والكرامة كذا في كتب الاصول ^{والهزوة}

بنهم انما چون بنو نرسمو است که ایزدی خاندان که

از بزرید علی بن صا در شده است پس عایت و عانت

وی اسادت ادبست زیرا که اگر کسی با فرزندان

باشد ه عا دکنند یا با غی شود و تواند که خواص را

شاه باشد بر عایت او دم زند و علیه النصوح ^{والاخصا}

و المعقول والمنقول

وفي الحافظة وما ورد به الشرع ولا ياباه العقل

بجهت قبوله بر اینده از مصطفی صلعم این آیت که
 و به خود بهرامت در بازو حسن حسین فاطمه از
 جهت شفاعت در کابین فاطمه و فقر و ازادی و فرخ
 باشد و فقر مصطفی و تنگی حسن و حسین و فقر شافع
 مجربان چه حسن حسین که غفلتشان نترسند
 بملاک سیانه ارامت این منزه که رعایت و عانت
 موزیان خاندان و می کنند و گوشند اللهم متفنا
 بعهد و مجبه و لا نملکنا مع الکفارین بغضهم
 شرط محبت است که از ازواج دوست اند و کنی دشمنان

دشمنی و دشمن سگ ویر از دشمنان خود دشمن تر
 و آنچه در باب دشمنان باید کرد در حق دشمنان وی کنی
 و در کفایه شعبی میگوید روزی وزیر عیبه ملک است بر او
 امام شعبی را پرسید که از وقت حلت مصطفی صلعم
 تا امروز پنجاه سال برابر است و وزیر بیان عجیبی داد که روزی اما
 نماز و حج و زکوة و روزه بجای می آرند و در موت و
 محبت مصطفی صلعم مبالغه میکنند بجای که عیبه ملک است
 که موی مبارک محمد مصطفی صلعم می آرند و در بن سار
 با استقبال میروند اما در هند و کوهی مبارک بود

بر سر کرد و در شهر و راور امام جمعی گفت مثل شما
 بکسی مانند که مصحف و زبیر پانصد و شش من و نیم صلوات بر سر
 زبیر که من نزد صحابه کبار رفته بودم که ایشان وقت
 و صبحه حیات بود مانند و بر سر و شش من و نیم برایشان
 رفته بودیم بعضی نرک جمعه و سخن باطل و خیال کرده اند
 و بعضی من زدی بگویند در داشت مانع اند پرسید چرا
 چنین شدید و مانع اند گفتند که روی آنچنین است
 که هر دومی ایمان کنند و حکم گوشه کار صلوات
 ازار دادند و حق گشتند نتوانیم دید پس وزیر از

«می بیند»

وزارت دست برداشت و نامش القضا

لعین با قتل حسین امین با توفان کافر مردود شد

و موجب لعن گردید بجو

سوال اگر کسی نقیصه برادرش یوسف بزند

و گوید که تفسیر اخلاف میگوید که کشتن و قصه

پسندیده گرفت و برادران یوسف از کشتن اقلوا

یوسف کافر شد بدلیل آنکه ایشان را در تنبوت

علم نبود همچنین بزرگوار علم نبود که کشتن حسین گرفت

و ادعایشان که امر است به صحت خود به قتل حسین

و امر وی کافر نباشد

جواب این بچند وجه است اول اینکه سید
 گوید او را علم نبود خبر منفی است و خبر نفی منفی است
 دوم آنکه علم و عدم علم امر مبهم است و سخن حکم با نظر
 لهذا در نیابیع میگوید بزل کفر کفر است اگر چه
 قصه کفر نباشد

و در شرح لایه میگوید که بزل کفر عند الله منته است
 کافر است تسبیح کائنات عدم علم در حق کسی کنند که او
 مجنونک یا دیوانک یا صغیرک باشد و بزرگترین نظر را

انجین نبود چنانکه در نفس نفها میگوید
 که اولی است که ما حکم قطع کنیم که برادران یوسف
 انبیا بودند یا زیرا چه نبوت ایشان بدلیل قطع
 و خبر صحیح ثابت است پس بر تو کمال است انبیا بودند
 معصوم نیستند پس چرا کافر نباشند بجهنم
 انکه از سیم کنیم که برادران یوسف علیهم السلام انبیا بودند
 و ان فعل زایش در حالت صفو و نارسیدگی
 شده بدلیل نور تعسیر تع و یاعب و بدلیل انکه
 پیرین خون آلود می شد و در نه گفتند فاکمل الذ

و فعل صبی غفوس است که از فی تفسیر انگشت

و نیز بعین صغیرک و یا با بالغ نبود که این تفسیر بر
توان کرد چشم آنکه بر نقد بریم نه غایت
بگویم که اقلوا یوسف از ایشان صادر شده
بریل نورانی میخل لکم وجه ابیکم اگر بیجا
نمود میخل لنا وجه ابینا گفتند

و تفسیر امام غیر الدین میگوید برادران مهتر یوسف
با نوشته شده که با یوسف چه باید کرد شیعیان یمن
بعوض پیری شده باید گفت یوسف یکشنبه ^{چهارشنبه}

ایشان گفتند با پدر عاف خواهم شدم و بجز آن

عاصی خواهم شدم که شیطانی گفت استغفر کن

و از صانعان گردیده

آقام رکن الحق و الدین المعروف بخوهرزاده حمزه

میکوید که اقتلوا این سف از بر در این بهتر یوسف

نفس بود بغیر غم و بغیر قصد و جزم و حد نفس

عفو شست استلال منع لعن نیز بر این اتهام دور

و این تمام بحث در اعلام الهمد علی مذکور است

الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین

بغض ال محمد جاء يوم القيمة كتب عليه

ايس من رحمة الله الاومن بان على بغض

ال محمد بان كافر الاومن بان على بغض ال محمد

لننشم راحة الجنة مصطفى و نود صلعم بدان ^{اگاه}

باش بر که بر دشمنی اولاد رسول میرد بیا بر روز قیامت

در حالیکه نوشته باش میان دشمنی که نوشته است

از رحمت خدا تعالی و هر که بر دشمنی اولاد محمد میرد

کافر مرده باش و هر که بر دشمنی ال محمد میرد برگز نهیست

بوی نرسد

و عرش رزق فی الاربعین من الغضار و الارباب

فقد الغضنة من بغضنی فقد الغض الدنح

ومن الغض النعالي فهو فی النار مصطفی صلوات

بر که دشمن در اولاد و بدستی و تحقیق که دشمن

باشد و هر که دشمن در تحقیق خدای باشد دشمن

در ششده باشد و هر که خداوند تعالی دشمن در ششده

و النار ابلغ من جهنم لان جهنم مقام وسیع یکین

الا یکون فی النار به کثرت دشمن ساد و تحقیق دشمن

خداست از آنکه معصیت محبوب خداست و علوی محبوب

مصطفی است هر که گوید که محبوب رسول در دوست ^{نمیدارد}

کافر شود بجهنم میگرداند که مصطفی صلوات الله علیه در دوست

دشمنه است و من دوست نمیدارم کافر شود

و در فتنه می طمیری آورده است که روزگار در دست

با امام ابویوسف فاضل طعام می خورد و ذکر کند و قضا

امام ابویوسف گفت که مصطفی صلوات الله علیه در دوست ^{نست}

حاجب ناردن گفت من دوست دارم ابویوسف ^{گفت}

با امیرالمؤمنین بفرمایند که این حاجب تو به کند

و به بگو کردن زننده من فتوی میدهم در شش ^ص

بجای

پس آن صاحب افعال توبه کرد چون از دست
 نداشتن کفر لازم بود خاصه زنم دوستی علوی
 که احباب جدا بودند کفر تر شد بد آنکه هرگز
 اولاد رسول کرد از خلعت بهریت و از شفا
 سعادت بابر ای عزیز من در حکایت دروغ
 که در زمان شمس الدین دهلوی سادات اروج بود
 روزی بگریه ساقی بر سر سلطان رسید سلطان بگوید
 الفت کرد و او یکی از خواصان خود گردانید
 و هر بار وی را باسد و فرستید و روزی گفت

خاتم گلستان

محمد بشیر بود یا ملک گفت بشیر بود گفت اگر دیرا
 میبود موجب سجده و بیان می شد ^{سلطان} گفت فرزندان
 وی اصحاب دو وجه شدند که ایشان را خشنود
 کبر نغزه زد و گفت ای شاه این جنس دشمنان است
 دشمنی مردمان اگر برکاتب می آیند ما را ننگ و عار
 می آید پس معلوم شد که جدایش محقر است ای شاه
 گرویدن در دین کسی که فرزندان او چنین باشند ترا دعوی
 خداقت جدایش حرم و جانیست ای شاه قیامت
 در شهر که فرزندان بادشاه را چنین خو کنند و زنی

و حرب قائم گردد ای شاه و در میان قوم ما زنده
 اشراق اند اگر چه ما را نیابت و خلد از ایشان نیست
 اما اگر ای شاه ترا بکشد یا بیاورد مار و ابراهیم از شاه
 چهار ساله است و یم اگر بماند مقرون کنی ای شاه و خلد
 تو در دست شاه و الا کفر و کافری نهی نیست و از زندگی
 و از کذا شستن خلدت بهتر است اول آنکه انعام
 و آرام در برابر ایشان فرما که از جنایات خلع شوند
 و اگر ای شاه ترا بنظر امانت ندیده و تو نیز حق خلد
 دنیا بت جدالتن بجا آورده باشی دوم آنکه

اگر بنوازش ترا نرسد و طلبش خود اورد تا بدین پیش

چونیکه خدمت از تو برسد سیوم آنکه

اگر تو بفرومای این حکما اهل تبار را که فتوی دهند

که محمد را فرزندی دولدی نبود و بر که خود را پسر خواند

خون او در گردن او بشوید چه دم آنکه اگر همان حق

نکاید تا تو فتوی بدی نه بندگان این چیز را تا میسر شود

از دینش ایشان باز کرد و دین کفر پیش کسیر تا حق

ایشان و حق جدا نیست او نمودن بشما بدان گرفته

نوشته جای خند و محل طعنه بشما عجب بر این عجاست

که کبران از زشتی معاصی ایشان خود را سخی نزدانند
 بس سلطان و پیران کن گرفت و نعره زد و منصف شد
 و تحسین کرد آغاز کرد و گفت که در جنب این کنفران
 و با این معاصی که ما داریم دین چنانچه در حال کلمه گفت و
 مسلمانان و یکی از او صلوات حق گشت بیکت رعنا
 اولاد و اول صلواتی آرند و بعد از آن سلطان شمس الدین
 انارالد برهانه در حق شاه اعتقاد را سنجید و عقیقه
 صادق داشت و بارها می گفت که فردا ما را از شیخانو
 دشت مختص بشماردای روز قیامت فالس بر این است

هر که مخالف باشد به هیچ بنی و برادرانند و نه هیچ ولی خود
 بخواند جز این که نرماند و هر بار سیدان سیدان
 غزنوی را بیایم من و عام منصل غزنوی نری و بار
 سیدالدین را استا خود جای در و بار
 در دامن سیدان غزنوی نری و بتواضع و شکست گفتی
 که من ترک عجم بیکت جده شما بشا دهم سیدام
 و بهیچ نفس گرفتارم و دست در دامن شما زده ام که
 فرزندان و بکر کوشکان رسولید و با سر و پایشان سر
 و دست طایفه دایره این عاصی از دست نکرده به حجت باشد

از سید مبارک عهد راستید تا فردای قیامت
 شفاعت کن عظیم من روز قیامت روز صیحت
 امیر انجا اسیر کرد و اسیر انجا امیر خواهد شد
 و شاه بقبر پناه آورد و هر یکی متخیر و در بهوش باشد
 انبیا و اولیا بموت شوند و نفسی نفسی کوبند تا آنکه
 آدم سوی علم مصطفی صلعم بشتابد و خلیل الله شفاعت
 خواهد و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که شفاعت کند
 هر که محب و مخلص فغان است از عنت مشرف گردد
 و معاند و مخالف بشقاوت مگردد شود و دوستی

سبب اصفیا و محبان اولاد و بر سر حنبت
 در سر و نشوند و دشمنان در حزن محزون در رخ
 روند عزیز من بر کز ابد دولت و نعمت شسته
 و آراسته اند و خصال حمیده و عادات ستوده
 پیراسته اند روح او را با قلوب اظهار او
 سبب بر این مونس گردانیده اذ اراد الله
 شیئا هیأ له اسبابه سعادت در عایت
 ارباب یادت هم زینجاست که در دین
 مرید از شجره و صف نامراتب هر کسی تیر تیر شده

نیکو اندیشند که سادات از خانه مصطفی صلعم
 و مرتضی پیرزاده اند اگر هزار در هزار پیر جمع شوند
 که معاند اولاد رسول باشند نتوانند رماند بلکه مرید
 بر که معاند اولاد رسول باشد فردای قیامت بر نیز
 شمرند که گردد آبانمی بینی که اگر کسی از خواص
 شاه رعایت معاند شاه کند و یا بر خود حای
 او نیست در بلا افتد و این نوع عیانت الله
 جامع این مجموعه و کاتب این رساله و قاری این
 بسطور و سامع این مذکور را زیر علم سید عالم معبود

و محبت اولاد مخصوص فرمای و هم برین میراث
 و بر انگیزان در برکات آن باین سیچ و ازانی
 کردن و بایار و اجداد و اولاد و اخاد و اخفرت
 و اولیای او مسلم نجات فرما بمنه و کرمه
 لله در ابیات القائل

ساوات نور و بر انسان عالمند
 از حرمت محمد و از عزت علی
 فردا طعام معده و دوزخ کسی بود
 کامروز در محبت شان نیست مبتدع

که خورده ز ایشان صادر شود چنانچه
 بتوان برید فیه شزار باشد
 بر حکم آنکه سید کونین گفته است
 الصالحون لله الطالحون

الحمد لله که رساله من قلبه دانشمند الیه
 از دست من گنم حسبه الیه بر احمد عفا الله الیه

بتاریخ ۸ آگست ۱۲۹۶ سنه بنگاله موافق ۲۲ نومبر ۱۸۸۹ ع

بر روز جمعه با تمام رسید و بیکشن جناب و ما بولانا

و بفضل اولانا رسید الیه بر احمد عفا الله الیه

بر احمد عفا الله الیه
 بر احمد عفا الله الیه
 بر احمد عفا الله الیه

قد وضع الفوائد من نفعها في الكتاب الأول من هذا
 نوع الكتاب في سنة ١٢٥٠ هـ بمصر في دار الكتب
 صحيحة من الطباعة في دار الكتب في سنة ١٢٥٠ هـ
 بمصر في سنة ١٢٥٠ هـ في دار الكتب في سنة ١٢٥٠ هـ
 في دار الكتب في سنة ١٢٥٠ هـ في دار الكتب في سنة ١٢٥٠ هـ
 في دار الكتب في سنة ١٢٥٠ هـ في دار الكتب في سنة ١٢٥٠ هـ

